

تحولا روسيه – اروپاي شرقي

و

دور نماي صلح جهاني

سازمان پيكار براي نجات افغانستان

نوشته از – پولاد

تحولات روسیه - اروپای شرقی و دورنمای صلح جهانی

در جریان جنگ جهانی اول زمانی که کشورهای امپریالیستی چون سگان گرسنه بجان هم افتاده بودند تا جهان را طبق خواست ها و امیال شوم و ارتجاعی شان تجدید تقسیم نمایند. در روسیه استبداد تزاری بیداد میکرد و تزار بحیث قهرمان ارتجاع با داشتن بزرگترین ارتش زمان خود برملل مختلف تحت امپراطوریش به شیوه قرون وسطانی ستم روا میداشت.

پرولتاریا و زحمت کشان روسیه تحت رهبری لنین کبیربا پیروزی انقلاب اکتوبر در سال ۱۹۱۷ به عمر نکبت بار سه صد ساله خاندان تزار خاتمه بخشیده ویر ویرانه آن دولت دیکتاتوری پرولتاریا را بنا نهادند.

انقلاب اکتوبر طوفان ساز تحت رهبری پرولتاریا و پشتیبانی سایر زحمت کشان و سربازان روسیه به پیش رفت.

اردوگاه امپریالیستی جهانی و مترجعین داخلی دست بهم داده و علیه انقلاب اکتوبر قرار گرفتند، با طرح توطئه ها و تسلیح ارتجاع (ضد انقلاب داخلی) از جانب کشورهای امپریالیستی (در حالیکه هنوز تازه دولت شوراهای ایجاد شده بود و ارتش منظم هم نداشت) نتوانستند انقلاب را سرنگون کنند، زیرا انقلابی بود واقعا توده ای که بوسیله کمونیستهای صادق و مومن رهبری می شد.

در آن زمان لنین روسیه را زندان ملل خواند، لنین و استالین حق تعیین سرنوشت برملل روسیه را طرح کرده و بر آن بخش مهمی از انقلاب مبارزه کردند و به حق تعیین سرنوشت ملل متحد جدائی و تشکیل دولت های مستقل تاکید ورزیدند.

از آنجائیکه حاکمیت طبقه حاکم ارتجاعی و فاشیست روسیه زوال یافته بود، زمینه رشد و نفوذ اندیشه های پرولتری در بین سایر ملل روسیه میسر گردیده بود و شرائط مبارزه کمونیست ها در بین هر یک ملل تشکیل دهنده روسیه آزمان مهیا گردیده بود که به استقرار دولت های پرولتری در این جمهوریتها منجر گردید و به اساس اتحاد برادرانه و داوطلبانه در دسمبر ۱۹۲۱ اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بنا نهاده شد، هریک از ملل راه رشد آزادانه و مستقلانه خود را در چوکات کشور شوراهای به پیش گرفتند.

بعد از پیروزی انقلاب اکتوبر روسیه بحیث تکیه گاه پرولتاریای و خلقهای جهان و دولت سوسیالیستی حامی پشتیبان جنبش های پرولتری و جنبشهای رهائی مردم در تمام جهان گردید و زمینه گسترش مارکسیزم - لنینیسم به پیمانان وسیع میسر شد. به این صور لنین و استالین وظیفه انترناسیونالیستی خود را انجام دادند. بعد از مرگ رفیق لنین، استالین داهیانه ساختمان سوسیالیسم را در شوروی رهبری کرد و پیروزی اتحاد شوروی در جنگ جهانی دوم برضد فاشیسم تحت رهبری استالین در تاریخ مبارزه ملل از طلیحه خاصی برخوردار است (البته چه در مسایل روسیه و در مسایل بین المللی در آن زمان نباید اشتباهات استالین را نادیده گرفت).

شرکت پرولتاریا و زحمت کشان شوروی در جنگ جهانی دوم علیه سرنگونی فاشیسم امپریالیستی باعث تقویت نیروهای مترقی و پرولتری در کشورهای اروپایی شرقی گردیده و منتج به روی کار آمدن دولت های دموکراتیک توده ای و تحولات سوسیالیستی در این کشورها شد.

گرچه امروز نظرانی در جنبش جهانی کمونیستی وجود دارد که کشورهای اروپایی شرقی نه به سبب انقلاب در این کشورها بلکه اساسا در نتیجه پیروزی ارتش سرخ شوروی بر آلمان نازی به بخشی از اردوگاه سوسیالیستی تبدیل شدند ((

(شماره ۱۵ سال ۱۳۶۹ جهانی برای فتح)

در حالیکه واقعیت امر چنین بوده است که: اگر پتانسیل انقلابی درونی و آمادگی پرولتاریا و توده های این کشورها وجود نمی داشت و شرائط انقلابی موجود نمی بود، ارتش سرخ شاید نمی توانست آن قدر تحولات ریشه ای را در نظام اقتصادی اجتماعی این کشورها بوجود آورد. البته واقعیت مسلم همکاری ارتش سرخ در سرکوب ارتجاع داخلی در این کشورها توانم با دفع تجاوز فاشیسم بحیث شرط بیرونی انقلاب از اهمیت ویژه برخوردار است. لاکن مبارزه کمونیست های این کشورها و جلب پشتیبانی خلقهای آن مضمون عمده پیروزی انقلاب در این کشورها برای ایجاد دولت دموکراتیک توده ای بوده است. به حق اگر زمینه های قبلی مبارزاتی آگاهی و سازماندهی وجود نمی داشت در چنان شرائط بحرانی پیروزی انقلابیون هم امر ساده نبود و البته شرائط زمانی مساعد را از نظر دور نمی داریم.

بعد از مرگ رفیق استالین قدرت حزبی و دولتی کشور شوراهای را رویزونیست ها در راس خروسچف غصب نمودند و کشورشوراهای را در مسیر احیای سرمایه داری قرارداده و پایگاه پرولتری را در شوروی ویران کردند. در سطح جهانی رویزونیسم خروسچفی توانست اکثر احزاب کمونیست جهان را به انشعاب بکشاند، بعد از سال ۱۹۶۲ دیگر عملا سوسیالیسم در روسیه وجود نداشت و حزب کمونیست آن به حزبی رویزونیست قلب ماهیت داده بود. روسیه در جاده سرمایه داری بسرعت گام برمی داشت.

در سالهای ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ رقابت و اختلافات درونی حزبی سردمداران کرملین تشدید گردید و هم سرعت رقابت و مسابقه تسلیحاتی بین روسیه و امریکا تیز تر میگردد. برژنف به طرز آرامی با یک کودتای حزبی خروسچف را خلع و به مقام حزبی و دولتی شوروی دست یافت.

برژنف روسیه را از نظر قدرت سرمایه دولتی و تسلیحاتی به کشور سوسیال امپریالیستی تبدیل نمود. و در دهه هفتاد روسیه یک قدرت سوسیال امپریالیستی عیار بود که نه تنها میتوانست با رقبای غربی امپریالیست اش رقابت نماید بلکه در بعضی عرصه ها می توانست بجانب مقابل چلینج بدهد. با وجود نواختن بوق دیانت بین شرق و غرب روسیه به شدت در تقویت نظامی خود می کوشید، و موقعیت روسیه در آن زمان آن را در سیاست های جهانی و رسوخ و نفوذ در کشورهای عقب نگهداشته شده در یک حالت تهاجمی قرار داده بود (زیرا امریکا رقیب بزرگ در باتلاق های جنگ ویتنام در جنوب شرق آسیا گیرمانده بود)

به راه انداختن کودتا ها که به همکاری کا جی ب و مستشاران نظامی اش بوسیله مشتی از مزدوران رویونیست آن دست به کودتا ها می زد از جمله ایتویی و کشور ما افغانستان.

در سالهای ۱۹۷۶-۱۹۸۵ روسیه و امریکا با رقابت هم سعی برای دست یابی سلاح های بزرگ و استراتژییک داشته اند و این در شرنانی بود که امپریالیسم امریکا بعد از شکست ننگین در جنگ ویتنام از پرداخت پار سنگین مصارف جنگ رهائی یافته بود و توجه خود را در پروژه ساختمان سلاح های استراتژییک معطوف نمود. سوسیال امپریالیسم روسیه نیز تدارکات عظیمی را برای توسعه طلبی و تهاجمات بعدی تهیه می دید. طبق ژورنال قدرت نظامی شوروی منتشره ۱۹۸۶، در طی این ده سال بطور مقایسوی زراد خانه سلاح های روسیه در بسا موارد نسبت به امریکا برتری داشته است از جمله، میزایل های بالستیک و لانچرهای تحت البحر، میزایل های بالستیک برد میانه و موشک های زمین به هوا، جنگنده های هوانی، سیستم تحت البحر، جنگنده های بزرگ قابل پرواز در سطح پایین انواع تانک ها و توپخانه سنگین.

ظوریکه ارقام نشان میدهد در طی این مدت روسیه و امریکا در داشتن موشک های بالستیک قاره پیمای و سفینه های قابل برگشت دوباره به زمین تقریباً به طور موازنه در ساختمان و تهیه آن به پیش رفته اند.

برتری امریکا بعد از سال ۱۹۸۰ قابل ارزیابی است زیرا درگیری روسیه در جنگ افغانستان مصارف نظامی آن را به صورت قابل ملاحظه بلند برده است که در پهلوی آن مصارفی را برای پروژه های تحقیقاتی داشته است.

روسیه یکی از بزرگترین دارندگان ساننتست ها، انجیرها در این زمینه ها است و بیش از دهه ها هزار نفر در آرایش نیروهای ذخیره دریایی کار می کنند و این مجموع ۱/۴ نیروی دریایی جهان است. در روسیه در حدود ۹ صد هزار نفر ملکی و نظامی در صنایع اتمی کار می کنند که از جمله در حدود ده هزار نفر آن دانش عالی و جامع دارند که در دیزاین این نوع سلاح ها، در تولید پلوتونیوم و یورانیوم غنی شده کار می کنند.

در اواخر دهه هفتاد حرص و آز امپریالیستی روسیه در توسعه طلبی تحریک گردید و به بهانه برهم خوردن موازنه در تسلط دوا بر قدرت امپریالیستی روس و امریکا در منطقه به تجاوز مستقیم و اشغال نظامی کشور ما افغانستان دست یازید که البته این همان تحقق بخشیدن بر اهداف استراتژییک روسیه در رسیدن به آبهای گرم بخرند بود و در ۶ جدی سال ۱۳۵۸ با قشون ۱۲۰ هزار نفری به افغانستان تجاوز نموده و کشور ما را تحت اشغال نظامی خود در آورد.

به قول سردمداران فعلی روسیه تجاوز به افغانستان را اشتباه بزرگ برژنف می شمارند (بعد از آن که طعم تلخ این تجاوز خفت را چشیدند مجبور به اظهار این واقعیت گردیدند.) آیا همین ها همپایه های برژنف در راس قدرت حزبی و دولتی روسیه نبودند که بر پلان های توسعه جویانه و تهاجمی برژنف و اخلاف او صحنه می گذاشتند؟ چه در آن زمان منافع طبقاتی خود را در توسعه طلبی و تهاجم مستقیم نظامی می دیدند و امروز ظاهراً از آن اظهار ندامت می نمایند.

تجاوز به افغانستان حکام و رژیم سوسیال امپریالیستی را در موقعیت ناگواری قرار داد و روز به روز تحت فشار با مصارف جنگ و فشارهای نظامی داخلی و فشارهای بین المللی قرار می گرفت. آن موقعیت فرصت های مناسبی به رقبای غربی روسیه از جمله امپریالیسم امریکا بود تا توانم با مقابله و کوبیدن حریف و رقیب روسی اش علیه روسیه ایده های کمونیستی دست به تبلیغات وسیع بزند و جنگ ضد سوسیال امپریالیستی خلق کشور ما را با کمک پولی و تسلیحاتی یک مشت خود فروخته ارتجاعی که خود را بر جنبش خود جوش خلق ما تحمیل نموده بودند جنگ ضد کمونیستی وانمود سازد.

پروسترویکا گورباچوف :

گورباچوف در سال ۱۹۸۵ زمانی وارث تاج و تخت کرملین (دربار تزاران نوین) گردید که روسیه سوسیال امپریالیستی در گیر جنگ تجاوزکارانه و خونین و پرهزینه در افغانستان بود، روسیه از نظر اقتصادی با بیش از ۸۰ بلیون دالر بدهی های خارجی هر روز در بحران اقتصادی غوطه ور می گردید، از لحاظ سیاسی در سطح جهانی دچار بحران عمیق گردیده بود، موقعیت آن در کشورهای عقب نگهداشته شده سخت ضربه خورده بود تازه بحران سیاسی داخلی هم سر بلند کرده بود.

گورباچوف در راس طبقه حاکمه روسیه با طرح گلاسنات و پروسترویکا بعبارت خودش « ریفورم های دموکراتیک » و « سوسیالیسم » خواست فشار بحران را تخفیف دهد که دامنگیر رویونیسم خروسجفی و سوسیال امپریالیسم شوروی گردیده بود. فشار کمر شکن مصارف نظامی در افغانستان که به منظور تامین سلطه کامل بر افغانستان و راه یابی به بحر هند که جز مقاصد و اهداف استراتژییک سوسیال امپریالیسم روس در منطقه بود از یک طرف، بار رژیم های دست نشانده در کشورهای وابسته سوسیال امپریالیسم روسیه همه

و همه از جانب دیگرگون تزاران نوین را می فشرد. مضافاً ستم ملی و استثماری بی حد و حصری که از جانب کرملین در خلقهای ملیت های تحت سلطه آن وارد می آمد به یک حالت انفجاری مبدل گردیده بود، استبداد فاشیستی طبقه حاکم روسیه که در طی سه دهه ادامه داشته است توأم با شئونیزم عظمت طلبانه و هژمونیزم ملت روس پوتائیسیل فشار را علیه سردمداران کرملین بلند برده بود در این حالت ابرقدرت امپریالیستی امریکا درراس بلوک غرب در رقابت علیه ابر قدرت شوروی درموقعیت تهاجمی قرارگرفته بود.

گورباچوف با طرح یک سلسله اصلاحات خواست رژیم سوسیال امپریالیستی را مرمت و آرائش نماید تا به زعم شان بتواند راه نجاتی از آن بن بست باشد، این حرکت گورباچوف به عنوان تخفیف و رفع کشیدگیها و تشنجات بین المللی از جانب رقبای امپریالیستی غربی اش خاصاً امریکا تلقی گردید و زمینه های تباری و سازش را در بسا مسائل بین روس و امریکا می دیدند. طبقه حاکمه ارتجاعی روسیه در راس گورباچوف خواست با « درایت » خاص خود ش ریفورم های خود را طوری « استادانه » پیاده نماید تا از یک طرف جلو طغیان توده های خلق روسیه و سایر خلقهای ملیت های تحت ستم و استثمار روسیه را سد نماید و از جانب دیگر با طرح اقتصاد « بازار آزاد » سرمایه داری بوروکراتیک روسیه را در نظام اقتصاد جهانی ویا درنیوکلونیا لیزم جهانی ادغام نماید تا اگر ممکن باشد عمر حکم روانی نزاران را طولانی ترسازد. پروسترویکا گورباچوف از دیدگاههای مختلف مورد تحلیل و ارزیابی در سطح جهان قرار گرفت. امپریالیست های غربی گورباچوف را از نظر ذهنیت و روان فرزند حق شناس سرمایه داری امپریالیستی خواندند و تاجای هم در نزد آنان از اعتماد و اعتباری برخوردار گردیده بود و حتی تا جاییکه او را یک کمونیست واقع بین گفتند.

مارگریت تاجر صدراعظم وقت انگلیس بتاريخ ۸۹ / ۱۰ / ۱۳ در رابطه به برنامه های « بازار آزاد » و یا « تاجریزم » خود اشاره به تحولات آن زمان لهستان، مجارستان و یوگوسلاویا نموده، برنامه های سیاسی و اقتصادی روسیه تحت رهبری گورباچوف را ستوده گفت : آنچه در ۱۹۱۷ در روسیه به وقوع پیوست یک انقلاب نبود بلکه یک کودتا بود و آنچه امروز در روسیه میگذرد واقعا یک انقلاب است.

درحقیقت برخلاف این مرتجعین، آنچه در آن زمان در روسیه و در کشورهای اروپایی شرقی می گذشت و میگذرد فقط شکست و افتضاح رویزیونیزم و نظام سرمایه داری بوروکراتیک یا دیکتاتوری بورژوازی زیر نام کمونیسم و سوسیالیسم کاذب آنها بوده نه شکست کمونیسم و فقط نقابی را که به منظور فریب پرولتاریا و خلقهای کشورهای خود برخ کشیده بودند بدورافکنند.

سایر مرتجعین نیز از گورباچوف سفیهانه بحیث عنصری ستایش کردند که گویا به کمونیسم در روسیه و جهان خاتمه می دهد. بخشی از جنبش چپ کشورما نیز در مورد پروسترویکا گورباچوف دچار توهم شده و در تحلیل های خود معلول رابه بجای علت گرفته و پروسترویکا را نه رفورم نظام سوسیال امپریالیستی که در ساحات مختلف دچار ورشکستگی شده بود بلکه آن را طرح دلخواه و بمیل سردمداران روس خواندند. خمینی جلال ایران در تحسین گورباچوف بتاريخ ۱۱ / ۱۰ / ۱۳۶۷ پیامی به وی فرستاد که نکاتی را از آن ذکر می نمایم.

جناب آقای گورباچوف صدر هیت ریسه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی:

با امید خوب بختی و سعادت برای شما و ملت شوروی. از آنجا که بعد از روی کار آمدن شما چنین احساس می شود که جناب عالی در تحلیل حوادث سیاسی جهان خصوصاً در رابطه به مسائل شوروی و در دور جدیدی از بازنگری و تحول و برخورد قرار گرفته اید و جسارت و گستاخی شما در برخورد با واقعیات جهان چه بسا منشنه تحولات و موجب به هم خوردن معادلات فعلی حاکم بر جهان گردد لازم دیدم نکاتی را یاد آور شوم :

هرچند ممکن است حیطة تفکر و تصمیمات جدید شما تنها روشی برای حل معضلات حزبی و درکنار آن پاره از مشکلات مردم تان باشد ولی به همین اندازه هم شهادت تجدید نظر در مورد مکتبی که سالیان فرزندان انقلابی جهان را در حصارهای آهنین زندانی نموده بود قابل ستایش است. واگر به فراتر از این مقدار فکری کنید اولین مسئله مطمئناً باعث موافقت شما خواهد شد این است که در سیاست اسلاف خود داور بر « خدازدانی » از جامعه که تحقیقاً بزرگترین و بالاترین ضربه را بر پیگر مردم کشور شوروی وارد کرده است تجدید نظر نمایند و بدانید که برخورد واقعی با قضایای جهان جز از این طریق میسر نیست.

جناب آقای گورباچوف : برای همه روشن است که از این پس کمونیسم را باید در موزه های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد.

حضرت آقای گورباچوف: رهبری چین اولین ضربه را بر کمونیسم زد و شما دومین و علی الحاضر آخرین ضربه را بر پیگر آن نواختید و امروز دیگر چیزی به نام کمونیسم در جهان نداریم. امید وارم افتخار واقعی این مطلب را پیدا کنید که آخرین لایه های پوسیده هفتاد سال گزی جهان کمونیسم را از چهره تاریخ و کشور خود بزدانید .

جناب آقای گورباچوف: نگرش جدی به اسلام ممکن است شما را برای همیشه از مسئله افغانستان و مسائلی از این قبیل در جهان نجات دهد با آزادی نسبی مراسم مذهبی در بعضی از جمهوریت های شوروی نشان دادید که دیگر این گونه فکر نمی کنید که مذهب مخدر جامعه است.

در خاتمه صریحاً اعلام می کنم که جمهوری اسلامی ایران بعنوان بزرگترین و قدرت مند ترین پایگاه جهان اسلام براحتی می تواند خلا اعتقادی نظام شمارا بر نماید و در هر صورت کشور ما همچون گذشته به حسن همجواری و روابط متقابل معتقد است و آن را محترم می شمارد.

از اهداف بیانات خمینی به گورباچوف چنین واضح است که: خمینی می خواهد سوسیال امپریالیسم روس را بحیث امپریالیزم قدرمند قابل اتکا و اعتماد برای رژیم جمهوری اسلامی تصحیح نماید و همچنان شیوه های نفوذ را بین سایر کشورهای اسلامی به سوسیال امپریالیست های روسی می آموزاند و از جمله حل مسئله افغانستان را بحیث چراغ سبزی به روسیه نوید میدهد زیرا خمینی از طریق وعده از رهبران خود فروخته جنگی خاصا حزب وحدت اسلامی افغانستان می توانست و می تواند (فعلا رژیم جمهوری اسلامی) اعمال نفوذ نماید تا منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی روسیه در صورت حل قضیه افغانستان محفوظ بماند. رهبران رژیم جمهوری اسلامی بحیث جاده صاف کن روسیه همین حال در این باره نقش موثری بازی می نماید. سیاست و عمل کردهای رژیم اسلامی ایران در برابر قضیه افغانستان مانند سایر مرتجعین منطقه و جهان « خیر خواه هانه » نبوده و ایران همیشه از دیدگاه منافع ارتجاعی خود به این قضیه نگریسته است. رهبران جمهوری اسلامی ایران با تعقیب خط خمینی جاده لوژستیکی را دره اونی کوه پغمان ولایت کابل و عبور از مرکز هزاره جات و حاشیه غربی افغانستان (ولایت غربی) برای اكمال نظامی و مالی واپسته گان خود ایجاد کرده است با ترغیب رهبران جمهوری اسلامی ایران - تمام رهبران سیاسی و قوماندان حزب وحدت اسلامی آشکار و نهان با رژیم کابل در خط آشتی ملی قرار گرفته اند و ازدو سال است که آتش بس را به رژیم کابل رعایت می نمایند و ایران در منطقه برجشم داشت منافع خودش نانب منافع روسیه نیز می باشد و فعلا به گونه آشکار رژیم کابل را کمک می کند.

فعلا امپریالیزم فدراسیون روسیه و سایر جمهوریت های متحد مشترک المنافع روسیه می توانند برای رژیم جمهوری اسلامی نقش پشتیبان و حامی را ایفا نمایند و خصوصا که نام کمونیزم دروغین هم از اسم و رسم تزاران دورگردیده است که بهترین بهانه و تمسک و باب طبع رهبران مرتجع ایران و سایر رهبران مرتجع کشورهای اسلامی دیگر است. خمینی و رهبران فعلی رژیم جمهوری اسلامی بعد از غصب پیروزی های مبارزاتی خلق ایران در انقلاب سیاسی ما دلو (بهمن) ۱۳۵۷ همیشه با شعار ظاهری ضد امریکائی خود خلق ایران را فریفته اند. از این روز زمینه های وابستگی بیشتر را به سوسیال امپریالیزم توجیه داشته اند و دارند همین رفسنجانی در سفری که در سال ۱۳۶۷ به روسیه داشت در مسجد باکو، مرکز آذربایجان (طی بیانیه گفت: گورباچوف برای مسلمانان روسیه شخصی قابل اعتمادی است. همان بود که در سرکوب خلق آذربایجان و خاصا نشخوان از طرف ارتش مسکو در ماه جنوری سال ۱۹۹۰ رهبران جمهوری اسلامی مهر سکوت را بر زبان نهادند و وعده های اسلام خواهی شان عملا تابع رابطه مناسبات رژیم جمهوری اسلامی و روسیه سوسیال امپریالیستی گردید.

جگونگی سیر تحولات روسیه و اروپائی شرقی:

اولین و مهمترین اقدام روسیه در مسائل جهانی که می توانست به نفع آن تمام شود مسئله اعلان خروج قوای متجاوز روسیه از افغانستان بود که طبق قرار داد ماه اپریل ۱۹۸۸ ژنیو نصف قوای روس خاک افغانستان را ترک گفتند و نیم دیگر در ۱۵ فیرووری سال ۱۹۸۹ افغانستان را تخلیه نمودند بدین ترتیب روسیه خواست از یک طرف بار فشار مصارف این جنگ را از اقتصاد ایران و بحران زده روسیه کم نماید و از جانب دیگر شکست افتضاح آمیز خود را پرده پوشی کند. دومین اقدام روسیه امضا قرارداد (INF) به تاریخ اول جون سال ۱۹۸۸ با امریکا بود.

گورباچوف در ۱۵ می سال ۱۹۸۹ به چین سفر نمود تا روابط دو کشور راعادی نماید. هدف گورباچوف از این سفر این بود تا با در نظر داشت موقعیت و نقش چین در منطقه و رابطه نزدیک آن با امریکا تا این موازنه را به نفع روسیه ولو اگر محدود هم باشد برهم زند. و این دیگر به نفع هردو رژیم بود که دیکتاتوری پرولتاریا را در کشورهای شان ویران کرده بودند. دیگر آن چین مانوتسه دون نبود. دارودسته رویونیست دینگ بر حزب و دولت چین قبضه دارد دیگر خط رویونیزم خروسچوف و تنوری سه جهان با هم سونی های داشته و دارند و خط انقلابی سرخی که چین کمونیست انقلابی را با روسیه سوسیال امپریالیستی جدا می نمود وجود نداشت و زمینه قرابت های بیشتر و تفاهم بین سرمداران هردو کشور به وجود آمده بود روسیه با نزدیکی به چین می توانست از جنبه های سیاسی، نظامی و اقتصادی بهره گیرد از این رو گورباچوف در همان موقع ادعا نمود که آغاز عصر نوینی در عادی کردن روابط روسیه و چین می باشد و نیز رهبران رویونیست چین مسرت خود را از مسله ابراز داشتند.

گورباچوف در این سفر صحبت از غیر نظامی کردن مرزدو کشور روسیه و چین نمود و گفت مسکو می خواهد به صورت یک جانبه از شرق دور تقلیل قوا بدهد از جمله ۱۲۰ هزار عسکر، ۴۳۶ میزایل برد کوتا و متوسط، ۱۱ پایگاه هوائی و ۱۶ پایگاه کشتی راینی جنگی در حوضه پاسیفیک چین با روسیه ۷۵۰۰ کلومتری مرز مشترک دارد (از پاسیفیک از شرف تا جبال پامیر و مرز افغانستان در غرب) در حدود ۱،۲ میلیون عسکر روسیه در مرز چین متمرکز بود و همچنان موشک های SS_20 مستقر بودند.

سه روز بعد از سفر گورباچوف به چین رهبران مرتجع چین میدان تیان مین را با تانگ و مسلسل کوبیدند و به روی کسانی آتش گشودند که آغاز مبارزه علیه حکام ضد انقلابی چین را اعلام نموده بودند و این تب لوزه مرگی بود به غاصبان قدرت پرولتری در چین هرچن که رهبران چین آن را بغاوت عناصر ضد انقلاب رد تظاهرات مسالمت آمیز طرفدادران دموکراسی خواندند.

در ماه جون ۱۹۸۹ « انتخابات آزاد » در پولند صورت گرفت و حکومت انتلافی تحت رهبری اتحادیه همبستگی تشکیل گردید و این اولین قدم در ختم انحصار قدرت به وسیله « حزب کمونیست » آن کشور بود و بعد نام حزب کمونیست به حزب سوسیال دموکرات تغییر یافت.

در چکسلواکیا حاکمیت « حزب کمونیست » رسما از قانون اساسی آن حذف گردید.

در آلمان شرقی هونیگر استعفا داد و حکومت جدید تشکیل گردید دیوار برلین تخریب شد و سیم های خاردار مرز مجارستان از هم بگسلید .

بتاریخ ۲/۱۲/۸۹ گورباچوف و جورج بوش در جزیره مالت با همدیدار کردند، در این سفر گورباچوف به بوش اطمینان داد که علیه امریکا اعلان جنگ نخواهد داد و نیز علاوه نمود که دیگر عصر جنگ سرد پایان رسیده و ما یک عصر دوام دار صلح را آغاز نموده ایم . در این آوان گورباچوف اعلان نمود که حاضر است در باره وحدت مجدد آلمان و تشکیل اروپای واحد با غرب صحبت نماید و هم چنان صحبت از خانه مشترک اروپائیان نمود که روسیه هم جز آن است. این صحبت گورباچوف بیان قسمتی از استراتژی ادغام روسیه به سرمایه های امپریالیستی جهانی بود و هم چنان موضوع وحدت دو آلمان و وجود آمدن آلمان مقتدر در اروپا و دورنمای مسئله ناسیونالیزم آلمان ها و هم موضوع بر هم زدن وزنه قدرت امریکا در اروپای غربی نمی توانست مطرح نباشد.

ترویج ریفورم فضای باز سیاسی و بازسازی اقتصادی گورباچوف در کشورهای اروپایی شرقی از جهاتی می توانست به نفع روسیه باشد، که شدن پار فشار مصارف رژیم های اروپایی شرقی از دوش اقتصاد بحران زده روسیه به وسیله کمک های ممالک اروپایی غربی و امریکا و همچنان حصول اطمینان کشورهای اروپایی غرب از تحولات در روسیه و اروپایی شرقی بود که امکان نزدیکی بیشتر را بین آنها مهیا می ساخت همچنان کشورهای اروپایی غربی و امریکا زمینه های مساعد برای سرمایه گذاری در بخش شرقی اروپا می دیدند، زیرا سرمایه گذاری در اقتصاد عقب مانده این کشور ها زمینه های به دست آوردن ارزش اضافی را برای سرمایه های امپریالیستی غرب مهیا می نمود در این هنگام در آلمان شرقی تحولاتی رونما گردید، دفتر سیاسی کمیته مرزی « حزب کمونیست » آلمان شرقی استعفا داد و کمیته پارلمانی موقت مسنول اداره امور کشور گردید. هونیگر و دیگر مامورین عالی رتبه آن کشور در خانه های خود تحت نظارت پولیس قرار گرفتن.

به تاریخ ۹/۱۲/۸۸ گورباچوف نطقی در اسامبله عمومی ملل متحد ایراد کرد. در این نطق او عمل متحدانه و مشترکانه امریکا و روسیه در انکشاف بین المللی و اعمار جهان صحبت به میان آورد. او پروسترویکا را یک ریفورم انقلابی خواند و آن را با انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه و انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ در روسیه مقایسه نمود (زهی وقاحت و سفاهت از مفهوم اساسی ایده جهان بدون نزاع و کشیدگی و ورود در یک عصر صلح سخن سرداد. گورباچوف گفت ما خواهان حل صلح آمیز قضیه افغانستان به تشکیل یک دولت وسیع البنیاد هستیم و علاوه نمود مردم کشور روسیه با احساسات انقلابی زندگی می کنند، ما یک ریفورم اقتصادی رادیکال را پیاده نمودیم، شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی قانون جدید انتخاباتی را بحیث مرحله اول ریفورم سیاسی تصویب کرد. نباید مردم از این بیشتر در زندان افکار و عقاید سیاسی و مذهبی نگهداری شوند. ما به وسیله قرار دادی با هم پیمانان خود در پکت وارسا به توافق رسیده ایم تا قوای خود را از جمهوری دموکراتیک آلمان ، چکسلواکیا و هنگری تا سال ۱۹۹۱ بیرون بکشیم از جمله ۵۰ هزار نفرات و ۵ هزار تانک و نیز ما تصمیم داریم که قوای نظامی خود را از قسمت اروپایی روسیه کم نمایم.

و کلا تخفیف قوای روسیه از اروپا : (۱۰) هزار تانک ، ۸۵۰۰ توپخانه سنگین و ۸۰۰ طیاره جنگی.

گورباچوف در این بیانیه روابط روسیه و امریکا را تاریخی خواند و گفت اکنون جهان تغییر نموده است و موقعیت این روابط تغییراتی در سیاست جهان در قبال دارد. او از موضوع تخفیف ۵۰۰/۰ سلاحهای استراتژییک تهاجمی همزمان با رعایت قرارداد در مورد ABM) مزایل های ضد بلاستیک میزایل) سخن به میان آورد.

گورباچوف در این بیانیه خواست بطور فشرده نکات کلی پروسترویکا را بیان نماید و به رقبای امپریالیستی خود فهماند که تقاضای منافع امپریالیزم جهان (سوسیال امپریالیست ها و امپریالیستها) در عصر کنونی عجلتا رفع کشیدگی و ایجاد فضای ثباتی و سازش است تا ادامه جنگ سرد و دندان سفید کردن علیه هم دیگر.

مسئله که روسیه سوسیال امپریالیستی که در منجلاب جنگ در افغانستان گیر مانده بود و در سطح جهانی هم ضرباتی به وی حواله گردیده بود مدت زمانی احتیاج به دم راست کردن و تنفس داشت تا برای حملات بعدی تجدید قوا نماید.

تحولات اروپایی شرقی :

بتاریخ ۱۰ / ۱۲ / ۸۹ « مرگ برحزب کمونیست جز آغاز زندگی نوین در بلغارستان از جانب تظاهرکنندگان بلند گردید: در این مورد گورباچوف در همان زمان گفت که پروسترویکا تنها مربوط به روسیه نیست.

در همین وقت چکسلواکیا کابینه انتلافی تشکیل و قدرت « حزب کمونیست » محدود گردید. بتاریخ ۲۲/۱۲/۸۹ نیکولای چایسیسکو رهبر « حزب کمونیست » و رئیس جمهوری رومانی از قدرت برکنار گردید. در جریان تظاهرات مردم پولیس امنیتی، پولیس مخفی رومانی و ارتش به روی تظاهرکنندگان آتش گشودند، در این هنگام وزیر دفاع رومانیه کشته شد و ارتش رومانی درکنار مردم قرار گرفت. یکی از وزرا خارجه سابق در راس شورای جبهه نجات ملی قدرت را به دست گرفت و عده از نفرا برکنار شده ای سابق « حزب کمونیست » رومانی که از جانب چایسیسکو برکنار شده بودند در دولت موقت جای گرفتن. واقعیت عینی و جریانات رومانی نشان داد که بخشی دیگری از طبقه حاکمه رومانی در راس قدرت قرار گرفتند و سعی کردند تا جلو رشد خود جوش مردم را سد نمایند.

و آن حرکت را در نطفه خفه نمودند، چون حزب مستقل سیاسی پرولتری وجود نداشت تا قیام های مردم را علیه طبقه حاکمه رویزیونیست رهبری نماید از آن ثمره ای مبارزات مردم رومانی را بخش جدیدی از کف آنها بدر کردند.

دوروز بعد رئیس دولت موقت (جبهه نجات ملی) رومانیای از مردم خواست تا سلاح های به دست آورده دست داشته خود را به نیروهای امنیتی دولت موقت تحویل نمایند که مسلماً این اقدام خلع سلاح مردم رومانیای بود که دولت موقت و افسران ارتش و دولت مردان قبلی سعی کردند تا جلو جنبش مسلحانه مردم رومانیای را بگیرند و به این طریق از سرنگونی کامل قهری طبقه حاکمه رومانیای و از کف رفتن قدرت سیاسی جلوگیری نمایند. جبهه نجات ملی رومانیای از شرانطی مردم رومانیای را خلع سلاح نمود که هنوز پولیس مخفی مخوف چائیسسکو نه شناسائی و نه خلع سلاح گردیده بودند و این خود وحشت طبقه حاکمه نو بقدرت رسیده را از حرکت مسلحانه مردم به نمایش گذاشت و در همان زمان خبر پراگتی های غرب این عمل دولت موقت و ارتش رومانیای را منحل شدن ارتش به نیروهای مردمی جا زدند. و هم چنان دولت جبهه نجات ملی از روسیه در خواست یاری و تجهیزات نظامی را نمود که بعد از تسلط ارتش به اوضاع و خلع سلاح کامل مردم از دریافت کمک و تسلیحات صرف نظر گردید. در آن وقت چائیسسکو و زنش با چند نفری دیگر اعدام و در سال بعد تظاهرکنندگان در شهر بخاریست مجسمه ۳۰ فتی پرونزی لنین را بگونه توهین آمیز پائین کشیدند که این عمل نمایانگر نهایت فقر فرهنگی، جهل سیاسی و عقب ماندگی فکری آنها را نمایان ساخت.

تمام احزاب رویزیونیست برسر اقتدار در کشور های اروپائی شرقی که طی مدت سه دهه زیر نام کمونیزم کذائی خود دیکتاتوری یک حزبی بورژوازی بوروکرات کمپرادور، خود را بر خلقهای این کشور ها تحمیل نموده بودند از آن رو نسل جوان موجوده در این کشورها نه بوی از کمونیزم واقعی استشمام کرده بودند و نه اثری از روابط جامعه سوسیالیستی را دیده و لمس کرده بودند از آن رو به شیوه جاهلانه و گمراهانه و به افتخارات کمونیزم حمله ور شدند در حالیکه واقعیت چنان نبوده و نیست و عامل ستم، استثمار و بدبختی های خلق این کشور ها ناشی از ستم همه جانبه نظام لعنتی سرمایه داری بوده است و خلقهای این کشور ها مورد ستم و استثمار و لایه سوسیال امپریالیسم شوروی و حکام بومی خود قرار داشتند، همان بود که موج اعتراضات سیاسی بلند گردید که در برابر آن طبقه حاکمه در این کشورها گلاسناسات و پروسترویکا برادر بزرگ سوسیال امپریالیست را برگزیدند و با مقدار عقب نشینی و وعده و ریفروم های در نظامی سیاسی و اقتصادی در این کشور ها جلو جنبش خود جوش روشن فکران و توده های این کشور ها را گرفتند و آن را سرکوب و خلع سلاح کردند.

هر دو ابر قدرت روسیه و امریکا این تحولات را از دید منافع خود می نگریستند و بر سر انتفاع از آن به هم در رقابت بودند و این یکی دیگر از نمونه های تباری و سازش آنهاست. در همان زمان صاحب نظران و تحلیل گران غربی تحولات اروپائی شرقی و بسا مسایل جهانی را در ره رفع تشنج بین شرق و غرب تداوم عصر صلح قدرت های امپریالیستی ارزیابی نمودند که چنین است.

- موضوع بیرون بردن قوای نظامی روسیه تا اخیر قرن ۲۰ از کشورهای مختلف اروپائی شرقی.
- تخفیف تهدید نظامی دوجانبه بین ابر قدرت روس و امریکا و جریان خلع سلاح در همان سال در زمینه های محدود کردن زراد خانه های سلاح های متعارفی و سلاح های استراتژییک اتمی.
- موضوع خروج قوای نظامی روسیه از افغانستان.
- خروج قوای نظامی ویتنام از کمبودیا.
- بیرون رفتن قوای کوبا از انگولا.
- رفع اختلافات بین چین و روسیه بعد از سه دهه خصومت و قطع روابط.
- توافق هر دو ابر قدرت در رابطه به استقلال نامیبیا از طرف آفریقای جنوبی و بالاخره استقلال نامیبیا و موقعیت SWAPO
- تحولات در کشور های اروپائی شرقی.
- جنبش های ناسیونالیستی در حوزه بالتیک روسیه (لیتوانیا، استونی و لیتونی) جهت خود مختاری اقتصادی و سیاسی جدائی « احزاب کمونیست » این کشور ها از مسکو.
- ختم دیکتاتوری های نظامی در کشورهای امریکائی مرکزی و جنوبی از جمله شیلی برازیل و یورگی.
- روی کار آمدن دولت های دموکراتیک (بقول غربی ها) در آرجنتاین و فلپین به قول آنها انتقال دموکراتیک به وسیله حکومت های دموکرات.
- غیر نظامی کردن شرق دور که وقت سفر گورباچوف به چین طرح گردیده بود.
- شمولیت مصر در جامعه عرب و از سرگیری مذاکرات امریکا و با سازمان آزادی بخش فلسطین.
- آغاز پروسه صلح در ختم جنگ ۱۲ ساله و ایجاد زمینه آشتی ملی از طرف دولت مارکسیست پرینت چسپاتو با جبهه مقاومت موزامبیک (رینامانو)

بعد از تحولات در اروپائی شرقی زمینه تبلیغات ضد کمونیستی قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی مساعد گردید و تا جای هم عده کثیری از روشن فکران این کشورها که از شعور سالم سیاسی و حد اقل آگاهی طبقاتی برخوردار نبودند هم نوا با امپریالیسم ارتجاع با شور شعف فریاد زدن که دیوار های کمونیسم فروریخت و زنجیر ها بگسلید از این حرف ها که دیگر کمونیسم نمی تواند پیروز واز این قبیل مزخرفات و چرندیات و خوشی و شادمانی احمقانه.

اگرچه در آن زمان و هم یا اکنون بعد از تحولات اخیر روسیه از جنبه تبلیغاتی این ها حرکات بدی بودند ولی از جانب دیگر تحولات اروپائی شرقی و تحولات فعلی روسیه خوب بود و هست زیرا با فروریختن حصار های کمونیسم دروغین در این کشورها که با تمام شدت احجافات بر علیه پرولتاریا و سایر زحمت کشان روسیه و کشورهای اروپائی شرقی وارد آوردند آن هم تحت نام کمونیزم و سوسیالیزم. نیکو شد که دیگر ماسک دروغین آنها به دور انداخته شد و چهره واقعی ضد کمونیستی و ضد انقلابی این رژیم ها بر ملا تر گردید و توده ها را از

توهم رها مینماید و دیگر آن چه این رژیم ها انجام خواهند داد نظر به ماهیت و خاصیت طبقاتی شان (استثمار و ستمگری) تحت عنوان بورژوازی عریان خود شان خواهد بود و نسل جوانی که در این کشورها فریاد از « کمونیزم بیزارم » را سر داده بودند و سر میدهند طوریکه فوقا هم اشاره شد نشانی از سطح درک نازل آنها بوده زیرا آنها در ذهن شان از سوسیالیسم واقعی چیزی ندارند.

اما برخلاف ادعاهای پوچ و دروغین و افتراعات امپریالیستها و مرتجعین، خلقها از کمونیزم حقیقی بیزار نیستند و این خلاف حکم تاریخ و ماتریالیسم دیالکتیک است و این موانع امروزه علیه جنبش کمونیستی جهانی به مثابه خس و خاشاکی در سطح دریاست. بلکه همه این عکس العمل ها بیزاری ها و قیام ها نه بر علیه کمونیزم واقعی بلکه علیه ستم و استثمار سرمایه داری بوده است زیرا سوسیالیسم علمی یگانه علم مبارزه طبقاتی پرولتاریا و زحمت کشان است که می تواند با پیروزی انقلاب پرولتری و سرنگونی طبقات حاکمه ستم گر آزادی واقعی شئون حیات اجتماعی نصیب آنها گردد.

تحولات روسیه :

در ماه جنوری سال ۱۹۹۰ جمهوری خود مختار نخجوان استقلال کامل خود را از مسکو اعلام نمود عساکر روسیه بر مردم آذربایجان حمله نموده و صد ها نفر را کشتند. مسکو خواست با مسلح کردن ارمنی ها بر علیه آذری ها تضاد بین این ملیت هارا تشدید و عمیقتر سازد زیرا سابقه تصادمات ملیتی ناگورونو قره باغ بین ارمنی ها و آذری ها هم وجود داشت.

در ماه فبروری همین سال تظاهرات وسیع در تاجکستان براه افتاد تظاهرکنندگان شعار برکناری و استعفای رهبران محلی « حزب کمونیست » را بلند نموده بودند در موقع پولیس و ارتش روسیه بر مردم شهردوشنبه حمله نمودند.

در همان وقت کمیته مرکزی « حزب کمونیست » روسیه موافقت به ختم انحصار قدرت از جانب « حزب کمونیست » نمود. در همین ماه شورای عالی اتحاد شوروی یک سیستم جدید ریاست جمهوری را در روسیه تصویب نمود که رئیس جمهور مدت ۵ سال و با قدرت و صلاحیت کافی و حتی از برخوردار بودن از حق ویتو در برابر مسائل تصویب شده ای پارلمان و هم چنان فیصله نمود که اراضی را دوباره به دهقانان تملیک نمایند. با قانونی ساختن حق میراث از پدران به فرزندان شان و هم اجازه تشبثات خصوصی در عرصه سرمایه به تاریخ ۱۲/۳/۹۰ لیتوانیا اعلان استقلال نمود و تمام آرم های دولتی روسیه را پائین نمود.

در این آوان پارلمان روسیه اختیارات رئیس جمهور را تصویب کرد و گورباچوف دارای حق نامحدود گردید و فیصله به عمل آمد که رئیس جمهور از طریق آرا عمومی پارلمان در یک دوره ۵ ساله انتخاب شود و یادداشت گردید که رئیس جمهور با قدرت اجرایی وسیع زمینه انتقال قدرت را از حزب به رئیس جمهور فراهم سازد .

بتاریخ ۱۹/۳/۹۰ انتخابات پارلمانی در آلمان شرق دامن گردید و احزاب سیاسی گوناگون در آن شرکت جستند از جمله حزب سوسیال دموکرات ، حزب دموکراتک سوسیالیستی (همان حزب تغییر نام یافته کمونیزم سابق) حزب لیبرال دموکرات، اتحادیه دموکرات مسیحی که ۴۱ فیصد آرا را در آلمان شرق به دست آورد و جنبش دموکراسی.

قبل از انتخابات در جنبشی که در آلمان شرق به راه افتاده بود و به اثر آن دیوار برلن منهدم شد توافقات و همسویی های نزدیک از نظر فکری و سیاسی بین اتحادیه دموکرات مسیحی در شرق با حزب دموکرات مسیحی بخش غرب که قدرت دولتی را در دست داشت به وجود آمده بود و در تمام آن جریانات این حزب از کمک های همه جانبه ای هیلموث کهل برخوردار بود که بعدها زمینه ای همکاری های نزدیک در وحدت دو آلمان از نظر آرای هردو طرف کمک زیاد نمود (وحدت دو آلمان در اکتوبر ۱۹۹۰ عملی گردید) سال ۱۹۹۰ برای روسیه سوسیال امپریالیستی سال آغاز تشدید بحران داخلی بود که حتی پروسترویکا گورباچوف نتوانست از عمق و شدت آن بکاهد. بحران سیاسی، رکود اقتصادی، کمبود شدید مواد غذایی و بیکاری این بحران را چاشنی میداد. هم چنان مواجه دستگاه رهبری مرکزی با رهبری های ملل مختلف روسیه آن را در موقعیت بدی قرار داده بود و روسیه را در پسا مسایل بین المللی با تبتانی و مسامحه بیشتر با رقیب امپریالیستی آن ابرقدرت امریکا قرارداد طوریکه بعد ها دیده شد گورباچوف تبتانی و سازش خود را با وجود مطرح بودن منافع استراتژیک روسیه در شرق میانه، در رای موافق حمله امریکا و ۲۸ کشور متحدش به عراق نشان داد.

در مارچ ۱۹۹۰ لیتونی اعلان استقلال نمود.

جورجیا معاهده ۱۹۲۲ اتحاد شوروی را فاقد قانونیت اعلان نمود.

در ماه جون فدراسیون روسیه حاکمیت مرزهای خود را اعلان داشت و توضیح کرد که حق هر جمهوریست است تا اتحاد را ترک نماید.

ازبکستان و اوکراین نیز چنین نمودند. بیل روسی در ماه جولائی اعلان استقلال کامل نمود.

بعد از اعلان ریفرم های گورباچوف اختلافات و تضاد های درون دستگاه حاکمه ای روسیه سوسیال امپریالیست باعث به وجود آمدن دسته بندی های گوناگون در کدر رهبری روسیه گردیده بود.

جناح گورباچوف که می خواست ساختار اتحاد جماهیر شوروی را با حفظ قدرت مرکزی نگهدارد با دادن مقداری امتیازات به جمهوریهای مختلف روسیه وعده تغییرات تدریجی را در طی ۵ سال درچوکات پروسترویکا برای جمهوری های روسیه داد.

جناح بوریس یالتسین می خواست با سرعت تغییرات در ساختار حزبی و دولتی نظام اقتصادی و نظام بوروکراتیک و روابط بین المللی روسیه به وجود آید.

جناح سوم که می خواست عناوین سابق را با مقامات و قدرت دولتی و حزبی حفظ و با شیوه گذشته در مسائل بین المللی عمل نمایند و حتی سرعت ریفرم های گورباچوف را به نظر مساعد نمی دیدند.

بوریس یالتسین که در سال ۱۹۸۹ به حیث رئیس جمهور فیدراسیون روسیه انتخاب شد و گورباچوف با تمام قدرت کوشید تا از رسیدن یالتسین به مقام رهبری فدراسیون روسیه جلوگیری نماید ولی موفق نشد و یالتسین در راس ناسیونالیست های ملت روس (تزاریزم جدید) قرار گرفت و بعد از آن تاریخ دیگر یالتسین رقیب سرسخت گورباچوف محسوب می شد. (از مطبوعات بین المللی)

کودتای اگست ۱۹۹۱ روسیه:

به تاریخ ۱۹ اگست کودتای به وقوع پیوست و کودتای را به اصطلاح محافظه کاران «حزب کمونیست» رهبری می کردند. درحقیقت این کودتا مقاومتی بود در برابر سرعت اصلاحات گورباچوف و کلا محصول تضاده ها و کشمکش های درونی دستگاه حاکمه سوسیال امپریالیزم روس.

کودتا چنان با آرامی عمل نمودند و بزعم شان خواستند انتقال قدرت را از گورباچوف و گروه یالتسین به گونه بی سرو صدا انجام دهند. چنانکه برژنف خروسچف را از قدرت خلع نموده بود. در زمان کودتای برژنف روسیه از نظر اوضاع داخلی و موقعیت بین المللی در شرایط دیگری قرار داشت و کشمکش های داخلی هیت حاکمه روسیه به این حدت و شدت نبود. کودتای اگست در شرائطی صورت گرفت که بحران عمیق سیاسی و اقتصادی دستگاه حاکمه روسیه را فرا گرفته بود و موقعیت جهانی آن هنوز بهبود نیافته بود از این رو مقاومت جناح گورباچوف و یالتسین در برابر کودتا پشتیبانی گردید زیرا مردم روسیه به بازگشت قبل از گورباچوف روحیه موافق نداشتند. یالتسین که منتظر فرصت بود موقع را مغتنم شمرده ابتکار عمل را در دست گرفته و در راس مقاومت ضد کودتا قرار گرفت.

بتاریخ ۲۱ اگست بعد از سه روز کودتا شکست خورد و گورباچوف به مقام قدرت باز گردانیده شد اما با وجود اعاده قدرت به گورباچوف دیگر موقعیت او عملاً تضعیف و از همان روز های اول احراز موقعیت یالتسین مشخص بود بعد از شکست کودتا یالتسین در بسا مسایل از گورباچوف تقدم داشت، یالتسین پرودا را توقیف نمود، استقلال سه جمهوری بالتیک (لیتوانیا، لیتونی، و استونی) را به رسمیت شناخت. راس نیروهای مسلح روسیه قرار گرفت شورش علیه «حزب کمونیست» از طرف یالتسین رهبری شد (اگر چه بطور فورمالیته رسمی گورباچوف انحلال حزب را اعلام نمود) دستگاه کی جی بی به وسیله یالتسین منحل اعلان شد، بیرق سرخ و نشان داش و چکش به بیرق سه رنگ تعویض گردید.

با انحلال «حزب کمونیست» از همان روزهای اول دیگر استعفا گورباچوف الزامی اعلان گردید. نشان داس و چکش از جانب تظاهرکنندگان به مرمی بسته شد و درمسکو به عنوان اهانت به مجسمه مارکس رنگ پاشیده شد.

در جمهوری لیتوانی مجسمه لنین را پانین کشیده شد و تصفیه مراتب دولتی و ارگانهای مختلف صورت گرفت و نیز مجسمه لنین از اداره تعلیمات نظامی بیرون کشیده شد. این اعمال به خوبی نشان داد که رویونیست ها و سوسیال امپریالیستهای روسیه وریزه خواران خوان دربار آنها با چسان کینه توزانه و اهانت آمیز به رهبران بزرگ پرولتاریا و علانم و آرم های دیکتاتوری پرولتاریا که روزی افتخارات پرولتاریا و خلقه های سراسر شوروی بود و پرولتاریا و خلقهای جهان نیز به آن احترام می گذاشتند و می گذارند برخورد نمودند و این نیز از نمونه های خصومت، وحشی گیری و بی فرهنگی سرمایه داری دولتی فاشیستی است.

سناریوی کودتا روسیه اگر از یک طرف شکست و رسوائی رویونیست خروسچفی و سرمایه داری دولتی را یک بار دیگر به اثبات رساند و از جانب دیگر سرعت بازگشت نیوتزاریزم آشکار و شونیزم ملت روس را نمایان ساخت. و همچنان پوسیدگی نظم دستگاه دولتی و حزب عریض و طویل سوسیال امپریالیسم و بی ماهیتی ارتش قلدر و متجاوز آنرا به نمایش گذاشت. اگرچه ماهیت این تحولات نمی توانست جدا از ماهیت فکری گورباچوف و یالتسین باشد اما سرعت فروپاشی نظام رویونیستی و سوسیال امپریالیستی در روسیه این مفکوره را برای پرولتاریا، خلقها و ملت های تحت ستم و استثمار در روسیه باید القا نموده باشد که با کسب آگاهی طبقاتی مبارزه بی امان را علیه این تزاران نوین آغاز و یک بار دیگر خاطره انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ را زنده نمایند و این یگانه راه حل حصول خوشبختی و نجات از ستم و استثمار برای خلقهای روسیه است و پرولتاریا روسیه نباید بیش از این به این ریفرم های فریبنده دل خوش کنند.

بعد از شکست کودتا گورباچوف تلاش مذبحانه زیاد به خرج داد تا نوعی اتحاد را که خودش در راس آن امپراطور باشد حفظ نماید ما برایش میسر نگردید زیرا آن قدر شگاف بین طبقه حاکمه اتحاد شوروی سابق به وجود آمده بود که رفوی آن ممکن نبود و همه رهبران جمهوریت های تشکیل دهنده روسیه سابق تشنه قدرت مستقل خود بودند. درچوکت مرزهای مشخص، و هویت ناسیونالیستی خود شان و نمی شد این فرصت را از دست دهند آن هم در شرائطی که فدراسیون روسیه در راس آن یالتسین این روند را تقویت می نمود.

بتاریخ ۸ دسمبر ۱۹۹۱ فدراسیون روسیه، اوکراین و بیل روسی تشکیلات جدیدی را تحت نام جرگه کشورهای مستقل مشترک المنافع بوجود آوردند و بعد به تاریخ ۲۱ دسمبر سران یازده جمهوری درکنفرانس آلماتا اتحاد جماهیر مستقل مشترک المنافع را اعلان نمودند. به تاریخ ۲۶ دسمبر ۱۹۹۱ گورباچوف مجبور به استعفا گردید و مجلس عالی نمایندگان خلق روسیه خود را متحل اعلان نمود و بیرق

سرخ از فراز کرملین پائین آورده شد و به این ترتیب نام رسمی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حذف گردید و طبقه حاکمه آن تحت نام ساختار جدیدی به حکم روائی ادامه می دهند.

یالتسین در موقع تشکیل اتحاد جماهیر مشترک المنافع گفت: این یگانه راه است که اتحاد گذشته می تواند به حیات خود به شکل دیگری ادامه دهد. فروپاشی فورم تشکیلاتی سابق کشور سوسیالیستی روسیه از جانب امپریالیست ها غربی و مرتجعین سراسر جهان به نام فروپاشی و اضمحلال و ختم کمونیزم از جهان و متلاشی شدن قطب سوسیالیستی جهانی جا زده می شود.

تبلیغات دامنه داری علیه ایده های کمونیستی ادامه دارد و بزعم شان می خواهند برای توده ها کمونیزم را پوچ و بی معنی وانمود سازند .

ولی قدری مسلم این است که آنچه در روسیه فروپاشید نام کمونیزم دروغین بود و امریکی است و بیشتر می تواند زمینه رستگاری پرولتاریا و توده های روسیه را از توهمات پیشین که به وسیله رویونیست و سوسیال امپریالیستها با آنها تولید میگردید میسر گرداند . بعدازین زمینه رشد ایده های کمونیستی حقیقی در بین پرولتاریا و خالقهای آنکشور ها موجود است. فقط نام سوسیالیزم قلابی از محتوای امپریالیستی روسیه هدف گردیده است. آنچه باقی مانده است همان ستم و استثمار امپریالیستی علیه پرولتاریا و خلقهای کشورهای مذکور است که با تشدی استثمار به شیوه دیگری می توانند محصول رنج توده ها و ارزش اضافی بیشتری را تصاحب نمایند و این ها همان سوسیال امپریالیست های دیروزاند.

رهبران روسیه از سال ۱۹۶۲ به بعد دیگر کمونیزم را راها کرده بودند و روسیه را درجاده سرمایاداری سوق داده و آن را بحیث کشوری سوسیال امپریالیستی درآوردند ولی به منظور اغوای پرولتاریا و خلقها از آن تا امروز سواستفاده کردند و حال می خواهند سرمایه ها و ثروت های خلقهای روسیه و سایر خلقهای دیگر را تحت نام دوره انتقالی از بورژوازی بوروکراتیک امپریالیستی به بورژوازی انحصاری امپریالیستی تیب غرب بین چندشکم گنده سابق تقسیم نمایند .

ساختار اجتماعی اقتصادی جمهوریت های ک خود را مستقل اعلان نموده اند:

1 - فدراسیون روسیه یعنی وارث بزرگ سوسیال امپریالیسم روس که تقریباً ۸۰٪-۷۰ خاک شوروی سابق را دربردارد ۷۵ فیصد منابع روسیه و دارای تقریباً نصف نفوس اتحاد شوروی سابق است. فدراسیون روسیه فعلاً تمام امتیازات و تهدیدات روسیه سابق را درکشورهای وابسته سوسیال امپریالیسم و همچنان تعهدات جهانی آن را عهده دارمی باشد. مراکز صنعتی نظامی و غیر نظامی، مراکز تجارت بانکها و سایر تاسیسات و ثروت ها در فدراسیون روسیه تمرکز یافته است و نیز ما یملک روسیه درکشور های وابسته آن به فدراسیون روسیه تعلق میگیرد. ازاین رو فدراسیون روسیه از نظر مقام و قدرت کشوری امپریالیستی است یا به عباره دیگر هنوز از نظر ظرفیت قدرت نظامی و اقتصادی یک ابر قدرت در حال بحران است.

سایر جمهوریت های روسیه سابق کشورهای سرمایه داری وابسته اند و نظامی دولتی بورژوازی بوروکرات قدرت سیاسی را در دست دارند و مالک ثروت های کشورهای مزبوراند. البته از این به بعد با رونق گرفتن و سامان دادن اقتصاد این جمهوریت ها و سمندهی آن به جانب اقتصاد « بازار آزاد » و تغییر مالکیت از نظر حقوقی این دولت ها جهت کمپرادوری را نیز تقویت خواهند نمود . گرچه از نظر رسمی این جمهوریت ها استقلال خود را اعلان نموده اند ولی از نظر ماهیت دولتی و زیربنا اقتصادی همان آش است و همان کاسه و فقط خلقهای این جمهوریت ها می توانند به استقلال رسمی و ناسیونالیسم دل خوش کنند و آن هم ناسیونالیسمی باب طبع دولت مداران این جمهوریت ها. و تا چندین سال این حکمرانان خواهند توانست خلق های این کشورها را در اطراف این شعار مصروف و قانع نگهدارند و آن را به حیث بزرگترین دست آورد از تحولات اخیر روسیه در برابر آزادی خواهانه و استقلال طلبی مردمان آن جا بزنند از باقی ۱۴ جمهوریت روسیه سابق اوکراین، قزاقستان و بیل روسی مقام و مراتب با لاتر را در ساحت وزمینه های مختلف دارند و قدرت مندتراند و نیز دارای ارتش نیرومند و سلاح اتمی اند. جمهوری قزاقستان دومین جمهوری از نظروسعت ساحه خاک است ۴۱ فیصد نفوس آن را ملیت روس تشکیل میدهد. درجدول ذیل نفوس وساحه خاک هر یک از جمهوریت های روسیه سابق ارقام یافته است .

شماره	نام جمهوریت	ساحه خاک به کیلو متر مربع	نفوس به میلیون
۱	فدراسیون روسیه	۱۷۰۷۵۰۰۰	۱۴۷،۴
۲	اوکراین	۶۰۴۰۰۰	۵۱،۷
۳	ازبکستان	۴۴۷۰۰۰	۱۹،۹
۴	تاجیکستان	۱۴۳۰۰۰	۵،۱
۵	قزاقستان	۲۲۱۷۰۰۰	۱۶،۵
۶	بیلوروسیه	۲۰۸۰۰۰	۱۰،۲
۷	آذربایجان	۸۷۰۰۰	۷
۸	گورجستان	۷۰۰۰۰	۵،۵
۹	مالداویا	۳۴۰۰۰	۴،۳
۱۰	قرقرستان	۱۹۹۰۰۰	۴،۳
۱۱	لتوانیا	۶۵۰۰۰۰	۳،۷

۱۲	ارمنیه	۳۰۰۰۰	۳،۳
۱۳	ترکمنستان	۴۸۸۰۰۰	۳،۵
۱۴	لتویا	۶۴۰۰۰	۳،۲
۱۵	استونیا	۴۵۰۰۰	۱،۶

تعداد نفوس ملیت های مختلف روسیه . طبق احصایه ۱۹۷۹)

شماره	نام ملیت	تعداد نفوس	شماره	نام ملیت	تعداد نفوس
۱	روس	۱۳۷،۴	۱۳	ترکمن	۲
۲	اوکراین	۴۲،۳	۱۴	جرمن	۱،۹
۳	ازبک	۱۲،۵	۱۵	فرقیزی	۱،۹
۴	بیلوروسی	۹،۵	۱۶	یهودی	۱،۸
۵	قزاق	۶،۶	۱۷	جواش	۱،۸
۶	تاتار	۶،۳	۱۸	لتویانی	۱،۴
۷	آذربایجان	۵،۵	۱۹	باشغری	۱،۴
۸	ارمنیایی	۴،۱	۲۰	هوردوین	۱،۲
۹	گورجی	۳،۶	۲۱	پولندی	۱،۲
۱۰	مالداویایی	۳	۲۲	استونیایی	۱
۱۱	تاجک	۴،۹	۲۳	(۱۹۹۰-۹۱) از کتاب استتمنت	
۱۲	لتوانیایی	۲،۹	۲۴		

مجموع نفوس تمام جمهوریت های روسیه طبق احصایه جنوری سال ۱۹۸۹ (۲۸۷،۷) میلیون بوده است. تعداد زنان ۱۵۱،۲ میلیون و تعداد مردان ۱۳۵،۵ میلیون می باشد. تمرکز نفوس در شهرها ۱۸۸،۸ میلیون و دردهات ۹۷،۹ میلیون می باشد. طوریکه از موقعیت نفوس، ساحه اراضی، تمرکز ثروت ها، مراکز صنعت و تجارت، زرادخانه های اتمی و غیر اتمی، قوای نظامی در فدراسیون روسیه دیده م شود این جمهوری درجگه مشترک المنافع همان موقعیت برتر را دارد ولاجرم درراس این اتحادیه قرار خواهد گرفت. همچنان از نظر مناسبات اقتصادی و میزان وابستگی های گذشته این جمهوریت ها به زودی نخواهند توانست خود را از زیر سلطه فدراسیون روسیه برهانند و نیز از لحاظ ایدولوژی و فرهنگ رهبران این جمهوریت ها به طور سنتی تمایلات دیرینه با مسکو دارند و درمسائل اقتصادی بازارهای عنعنوی متقابل وجود نداشته است درمسائل نظامی از نظرموقعیت جغرافیایی درمنطقه و سیستم دفاعی مشترک باهم روابط تنگی دارند و هم تاکتیک های مشترک جنگی که سال ها برپایه یک استراتژی واحد نظامی شوروی استوار بوده موجود است. روابط عنعنوی که از اختلاط ملیت ها در طی چندین دهه وجود داشته است تا سال ها مستحکم باقی خواهد ماند در دراز مدت با به وجود آمدن تغییرات دروضع سیاسی اقتصادی این کشورها مسلما تغییراتی درسطح روابط جمهوریت ها رونما خواهد گردید و مسیرآینده را از نظر میزان وابستگی بین فدراسیون روسیه، ممالک غربی، امریکا، جاپان و سایر ممالک تعیین خواهد کرد.

جمهوریت های روسیه تا مدت زمانی درگیر بحران اقتصادی خواهند بود زیرا موضوع تغییر ساختار اقتصادی از نظام کاملا متمرکز دولتی به اقتصاد « بازار آزاد» و هم مشکلات حل مسله از نظر حقوقی ومالکیت ومیکانیزم تغییر شکل این پدیده و رابطه آن با تمایلات سرمایه گذاری های بلوک غرب وجاپان را ایجاد می نماید و تا این خلا به طور نسبی پر نشود حالت بحرانی اقتصاد و تبدالات از نظر رونق بازار و مشکل ارزش خارجی وجودخواهد داشت وهم چنان مسله چگونگی کیفیت اجناس صادراتی از دید رقابت به بازار و اجناس اروپایی، امریکا وجاپان بحث است. عبور از این مرحله فشارهای را بر خلقهای این کشورها وارد خواهد نمود و از جایی تضاد بین خلقهای این جمهوریت ها وطبقه حاکمه آن را شدت خواهد بخشید خصوصا که طبقه بورژوا کمپرادور تازه درحال تشکل است وخلقهای این کشورها از جانب طبقه حاکمه بوروکرات کمپرادور، امپریالیسم روسیه و سایر کشورهای امپریالیستی جهانی مورد استثمار قرار خواهند گرفت دراین جمهوریت ها زمینه زیربنایی اقتصاد مدرن وجود دارد (زراعت میکانیزی و نیروی کار متخصص که به خوبی می توانند مورد استفاده سرمایه امپریالیستی جهانی قرار گیرند.

با وجود مناسبات و مساعدت های بین جمهوریت ها مسله روابط این جمهوریت ها با جگه مشترک المنافع درراس آن شنونیزم روسی که امکان تشدید تحریک احساسات سایر خالق ها را نباید از نظر دورداشت با داشتن داغ لغنتی ستم و استثمار چندین دهه روسی بعد از سال ۱۹۶۲ و هم مسله در اختیار داشتن سلاح های اتمی در سه جمهوری اوکراین، قزاقستان و بیل روسی و هم موضوع تقسیم ثروت ها ماشین نظامی روسیه سابق بین جمهوریت های مختلف و موضوع جابجایی ملیت ها خاصتا ملت روس ، خواهی نخواهی بر خورد های را بین این جمهوریت ها به وجود خواهد آورد که خود زمینه ساز تشدید تضاد بین طبقات حاکمه این جمهوریت ها بوده که با تحریک احساسات ملی در این جمهوریت ها می توانند خلق ها را در برابر هم قرار دهند. خاصتا در بعضی از این جمهوریت ها (بخش آسیای میانه) نفوذ عوامل خارجی نیز می تواند نقش بای نماید.

ماشین نظامی یا قوای نظامی اتحاد شوروی سابق :

ارتش سابق شوروی متشکل است از ۳۳۸۸۰۰۰ سرباز و ۵،۵ میلیون سربازان ذخیره تقریباً در حدود ۲۳۰۰۰۰ ارتش کی جی بی که تحت فرماندهی وزارت داخله روسیه کار میکردند ، ۹۰ فیصد از نفرات ارتش روسیه از جمعیت « جوانان کمونیست » روسیه بوده است و به تعداد زیادی افراد متخصص انجنیر و تکنسین در ارتش وظیفه دارند.

ارتش :

تعداد لشکر (۱۲۰۰۰ نفر)	نام وسایل
۵۳	تانکها
۱۵۲	ماشین های مسلح
۷	ایرپرن
۱۸	توپخانه
۱۰	پل های حمله هوایی

انواع تانک :

تعداد	انواع تانک
19000	T-54/55
9700	T-64
10000	T-72
4000	T-80
1000	PT-76

پنج ارتش عملیاتی راکت در حدود نفرات ۲۶۰۰۰۰ نفر عساکر وظیفه و در حدود ۵۳۷۰۰ نفر ذخیره این نفرات ارتش راکت های عملیاتی به میزایل های ذیل تخصیص داده شده اند .

میزایل های بالستکی قاره پیمای به تعداد ۱۳۹۸ و نوع این میزایل ها از (SS-11 تا SS-25 است ۹ میزایل های پلاستیک برد متوسط به تعداد ۲۸۶ و نوع این پلاستیک میزایل ها (SS-22) می باشد .

نیروی دریایی

نیروی دریایی روسیه مشتمل بر چهار نوگان است از قرار آتی :

- 1- ناوگان شمال ۲- ناوگان بالتیک ۳- ناوگان بحیره سیاه ۴- ناوگان پاسیفیک ناوگان شمال و حوزه پاسیفیک بیشتر از دوناوگان دیگر نیرومند اند ، تمام طیاره برداران و سه رزم ناویزرگ بخشی از این دوناوگان های قوی اند.

احصائیه نیروی دریایی روسیه سابق :

سالها		طبقه بندی
۱۹۹۰	۱۹۸۹	
۶۱	۶۴	تحت البحری های استراتیژیک
۱۰۴	۱۳۰	تحت البحری های مهاجم هستوی
۸۳	۱۳۳	تحت البحری دیزلی
۵	۵	طیاره برداران

رزم ناوها	۴۰	۴۴
ناوشکن ها	۴۴	۴۰
کشتی های جنگی (رزم ناوهای خورد)	۱۷۱	۱۴۸

قوای تحت البحری استراتیژیک متشکل است از:

نوع	تعداد	ضرفیت کشتی ها (۱۰۰۰)	میزایل ها
تیفون	۶	۲۷۰۰	SS-N-20
دلتا- ۴	۶	۱۲۳۵	16-SS-N-23
دلتا - ۳	۱۴	۱۱۹۰	16-SS-N-18
دلتا - ۲	۴	۱۱۵۰	16-SS-N-08
یانکی - ۲	۱	۹۷۵	12-SS-N-17
یانکی - ۱	۱۲	۹۷۵	12-SS-N-06

تحت البحری تیفون یکی از بزرگترین تحت البحری های است که تاکنون ساخته شده است و ساختمان آن در سال ۱۹۸۲ آغاز و در سال ۱۹۸۹ تکمیل گردیده است. تیفون مجهز با میزایل های سگ ماهی (SS-N-22) که قدرت حمل ۶ وارهد و برد اعظمی ۴۵۰۰ میل دریائی دارند.

تحت البحری دلتا - ۴ مجهز با میزایل سکیف (SS-N-22) که می تواند ده وارهد را حمل نماید به عین برد ۴۵۰۰ میل دریائی. دیگری میزایل های لولدر که سه وارهد را حمل می نماید و بیش از ۱۳۰۰ تا ۴۰۰۰ میل دریائی برد دارد.

قوای هوائی:

قوای هوائی روسیه به شمول نیروهای استراتیژیک بمبر ها تا سال ۱۹۹۰، ۴۴۸۰۰۰ افسران و افراد بوده به انضمام راکت میزایل های برد دور که با راکت های برد دور تکمیل شده (به طور تخمین ۱۳۹۸ میزایل بالستیک قاره پیمای در آن قرار داده شده است و ۶۰۰ میزایل بالستیک برد متوسط).

نیروهای هوائی تاکتیکی روسیه تحت قوماندانی نظامی داخلی در ساحه به طور مجموعی ۶۰۰۰ جنگنده هوائی حملات زمینی و طیارات بازیدکننده مقدماتی از وضع دشمن (کشاف) به شمول ۲۶۰۰ می - ۲۷ و ۲۳ . ۸۰۰ طیاره سوخوی - ۲۴ دوسپته ماورای صوت با بالهای متحرک . ۳۰۰ جیت یا کولیف (طیاره ردیاب یا کشاف) ۹ ، ۱۰۰۰ سوخوی - ۱۷ ، ۲۲ و ۶۰۰ میگ - ۲۱ جنگنده بمبر . ۳۶۰ سوخوی - ۱۵ - ۳۱ . بیش از ۳۵۰۰ هلیکوپتر به شمول MI-26 بسیار بزرگ ترانسپورتری بیش از ۱۰۰۰ هلیکوپتر Mi-24 سنگین مسلح با آلات دید الکترونیک برای شناخت انواع طیارات. هلیکوپتر های Mi-08 و Mi-17 و ۱۳۰۰ جیت آخذه دار از فواصل دور ۳۱۰ می ارتفاع یافته به آخذه های در هر نوع آب و هوا مجهز به میزایل های هوا به هوا و دیگر انواع طیارات مجهز با رادار های بسیار حساس (AWAOS) و هم چنان طیارات انتقال دهنده میزایل های طویل زمین به هوا و انواع دیگر طیارات جنگی مدرن و ناقل سلاحهای اتمی.

قوای هوائی مربوط به نیروی دریائی روسیه بیش از ۲۴۰۰ طیاره هلیکوپتر را احتوا می نماید که دومین و بزرگترین مقام را در سلاح های هوائی نیروی دریائی جهان دارا است که تحت قوماندانی نیروهای مختلف دریائی قرار دارند.

(اقتباس از کتاب استتمنت سالانه ۱۹۹۲ - بخش جمهوریت های اتحاد شوروی - سوسیالیست)

ماشین عظیم و غول پیکر نظامی با زرادخانه اتمی اش که زمانی می توانست به حیث یک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی در برابر رقیب ابر قدرت امریکا و بلوک غرب رقابت کند اکنون به وارثان جمهوریت های مستقل شده رسیده است که مسلماً سهم فدراسیون روسیه از ارتش های اتمی و غیر اتمی آن قدر خواهد بود که در راس جماهیر مشترک المنافع قرار گرفته و بحیث یک قدرت بزرگ امپریالیستی عمل نموده و به رقابت بپردازد و جز این راهی ندارد زیرا سرنوشت محتوم سرمایه همین است.

اینها بدون ارتش بزرگ و زرادخانه مجهز نمی توانند به حیات پرازیتی خویش ادامه دهند. بعد از جمهوری فدراسیون روسیه جمهوریت های دیگری دارای مراکز بزرگ سرمایه و صنایع و سلاح های اتمی اند که با نظم دوباره ارتش های خود و رشد سرمایه داری می توانند به مقام کشورهای سرمایه داری امپریالیستی ارتقا و احراز موقعیت نمایند. فدراسیون روسیه از جمله ۲۸ هزار وارهد (شوروی سابق) ۱۹ هزار آن را در اختیار دارد و به همین ترتیب اوکراین ۴ هزار، بیل روسی ۱۲۵۰ و قزاقستان ۱۸۰۰ وارهد اختیار دارند و باقی در خاک یازده جمهوری دیگر مستقر است.

فدراسیون روسیه دارای ۱۸ مرکز میزایل لانچر، اوکراین، بیل روسی و قزاقستان دارای دو مرکز میزایل لانچراند.

بیشترین مراکز تحت بحری ها، طیارات بمب افکن، سلاحهای رادار، لایراتوار های دیزاین اسلحه اتمی و دستکاه های غنی سازی یورانیوم در فدراسیون روسیه و بعضا در اوکراین و قزاقستان جابجا شده است که می تواند فدراسیون روسیه در موقعیت یک ابر قدرت عمل نماید.

جمهوری های شوروی سابق در تقسیم سلاح ها، ارتش، مناسب و دارائی های مالی آن در یک مرحله انتقالی قرار دارند. به تاریخ ۲۱ دسمبر ۱۹۹۱ سران کشورهای شامل جرگه مشترک المنافع فیصله و توافق کردند که کنترل سلاحهای اتمی استراتژیک تحت اداره چهار جمهوریت (فدراسیون روسیه، بیل روسی، اوکراین و قزاقستان) باشد. در این جلسه درباره مسائل نظامی اختلافات بروز نمود: روسای سه جمهوری مالدای، آذربایجان و اوکراین در نظر دارند که هر کشور ارتش مستقل خود را بسازد و هشت جمهوری دیگر چون فدراسیون روسیه، بیل روسی، قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، تاجکستان، قرقیزستان و ارمنیه خواهان آنند که تمام قوای نظامی بطوری متحد تحت یک قوماندانی در مسکو تحت فراماندهی وزیر دفاع قبلی باشد. در بین جماهیر مشترک المنافع علاوه بر مسائل نظامی روی مسائل پولی اختلافات وجود دارد:

در ردیف اول - فدراسیون روسیه ، بیل روسی و جمهوریت های آسیائی میانه می خواهد پول رایج روبل و دفاع خارجی را به حکومت مرکزی واگذار کنند و به طور متحد آن را کنترل نمایند.

ردیف دوم - جمهوری اوکراین و ارمنیه می خواهند که پول رایج مخصوص به خود را داشته باشند و همچنان سیاست پولی مخصوص خود را دارا باشند و نیز خواهان امضا قرارداد دفاعی همراهی اتحادیه اول اند.

ردیف سوم - می خواهند که یک اتحادیه بطور کلی باشند که ننتها جمهوری های بالتیک را در برداشته باشند، بلکه اگر ممکن باشد با کشورهای اروپائی شرقی نیز به یک نوع احیای نومیکن دست یابند، که پول شان قابل تبادل به روبل باشند و هم قابل تبادل به دلار و دلار و روبل قابل تبادل باهم باشند.

دورنمائی صلح جهانی

به تله ماندن سوسیال امپریالیسم شوروی در جنگ پرمصرف و خونین افغانستان و صدمات سیاسی ناشی از این تجاوز در سطح جهانی که بر پیکر روسیه سوسیال امپریالیست حواله گردید، هئیت رهبری سوسیال فاشیزم روس را مجبور به عقب نشینی استراتژیک نمود. هدف از اعلان فضا باز سیاسی (گلاسناست) و طرح ریفورم پروسترویکا در روسیه برای آن بود تا سیالیت سرمایه سوسیال امپریالیسم را پهنای سرمایه امپریالیستی جهانی بیشتر سازد. خاصنا اروپائی غربی کشور های عقب نگهداشته شده و نیز به وجود آوردن زمینه های تباری و سازش و تفاهم را در مسایل جهانی با رقیب امپریالیست امریکائی اش همه و همه بر مبنای منافع طبقه حاکمه سوسیال امپریالیسم شوروی و کشور های اروپائی شرقی طرح وبه منصفه اجرا گذارده شد که مسلما به منظور جلوگیری از عمیق تر شدن بحران

و ورسکستگی شوروی بود. ابر قدرت امپریالیستی امریکا نیز این اقدامات شوروی را لیبیک گفته و در اوضاع و شرائط مشخص جهانی راه تبنای و سازش را به نفع سیستم امپریالیستی جهانی دیده و به پیش واز آن شتافت. بارها گورباچوف و جورج بوش صحبت از ختم جنگ سرد، عصر تفاهم و عصر بدون جنگ و کشیدگی نموده اند، تا به این طریق به زعم شان توانسته باشند اهداف امپریالیستی خود را پرده پوشی نمایند. هردو ابر قدرت سعی کردند چهره صلح طلبانه و معصومانه از خود برای خلق های جهان ارانه دهند. آیا واقعا امپریالیستها صلح می خواهند؟! هرگز نه؟! زیرا امپریالیسم خود کانون جنگ است و ددمنشی و سبعت دسرشت امپریالیسم عجین شده است و هرگز خلق های جهان نباید به این هذیانات امپریالیست ها دل خوش کنند. در طول تاریخ این ها خلق ها را در کوره جنگ سوزانده اند چه از طریق جنگ های تجاوزکارانه شان در کشورها، چه از طریق مشتعل کردن جنگ های منطقوی و برپا کردن جنگهای جهانی. خلق ما و خلق های جهان سرشت جنگ افروزانه امپریالیست را در تاریخ معاصر به یاد دارند که نمونه بارز آن تجاوز سوسیال امپریالیسم به افغانستان در سال ۱۳۵۸ و تجاوز و مداخله از طریق به راه انداختن کودتا ها و به وجود آوردن حکام مزدورو دست نشانده در بسا از کشورهای عقب نگهداشته شده بوده است (از جمله کودتا سیاه هفت ثور ۱۳۵۷ که باندهای مزدور « خلق » و « پرچم » را در افغانستان به قدرت رساند). تجاوز امریکا به کوریا، ویتنام، لاس و کمبودیا در دهه شست و هفتاد میلادی، حمله به گرینادا در سال ۱۹۸۳ حمله به لبیا در سال ۱۹۸۶ و حمله به پاناما در سال ۱۹۸۹ از جانب امریکا هرگز فراموش خاطر نمی شود.

با تانید این واقعیت که هر اقدام « خیرخواهانه » امپریالیست ها برای تامین صلح فقط دامی است برای اغوانی خلق ها و تامین منافع غارت گرانه شان و نیز گامی است به جانب جنگ.

رفیق مانوتسه دونگ گفت: وقتی که ما میگویم « امپریالیسم درنده خوی است » منظور این است که ماهیت آن تغییر نخواهد کرد، امپریالیست ها تا دم مرگ هرگز کارد قصابی خود را به زمین نخواهند گذارد و هرگز بودا نه خواهد شد.

قبلا شکست نظامی روسیه در افغانستان از جانب رهبران کرملین و بیرون کشیدن قوای روسیه از افغانستان در سال ۱۹۸۹، تحت فشار قرار دادن دولت نیکاراگوا به امضا قرار داد صلح با کاترا دورها، سعی در راه ختم مداخله نظامی ویتنام در کمبودیا، طرح مذاکرات برای خاتمه جنگ در انگولا با جبهه یونیتا، امضا قرارداد برچیدن ویا محو سلاحهای میان برد اتمی از اروپا موسوم به INF که به تاریخ اول جون سال ۱۹۸۸ در مسکو به امضا رسید و قرار شد که امریکا و روسیه میزائل های که دارای برد ۵۰۰ تا ۵۵۰۰ کیلومتر بود که در عرض بیشتر از سه سال از اروپا بیرون بکشند از جمله موشک های پرشنگ و کروز که در آلمان غرب، ایتالیا، برطانیای و بلجیم مستقر بودند از طرف امریکا برچیده شود و موشک ها SS-20 به وسیله روسیه از کشورهای اروپایی شرقی بیرون برده شود و طبق آن قرارداد روسیه ۱۷۵۲ میزایل و امریکا ۸۵۹ میزایل را باید تخریب می نمودند. در وقت امضا قرارداد ریگن رئیس جمهور وقت امریکا در مسکو گفت: تبادل این پروتوکل علامت اولین گام در « جهت جهان مصنون تراست و همچنان اظهار داشت « عصر خلع سلاح اتمی آغاز یافته است » و گورباچوف آن را گامی برای پیریزی خاموش کردن جنگ سرد نامید. امضا موافقت نامه قرارداد START که به تاریخ ۳۰ جولای سال ۱۹۹۱ بین روسیه و امریکا صورت گرفت و قرار است هریک روسیه و امریکا ۳۰ فیصد از لانچرها و میزایل های خود را تخفیف دهند که به این ترتیب امریکا ۱۹۳۰ لانچر، ۱۲۸۰۱ میزایل های بالستیک قاره پیمای، میزایل های بالستیک تحت الحبری ها، موشک های کروز هوا به هوا و کروز میزایل های زمین به زمین. روسیه ۲۵۰۷ لانچر، ۱۰۹۹۶ میزایل های خود را تخفیف خواهد داد.

آنچه قدر مسلم است این است که این حرکات و مانورها را نمی توان صادقانه در جهت خلع سلاح، کاهش تشنجات بین المللی و تامین صلح جهانی محاسبه کنیم. بلکه بدون شک در این مانور ها منافع خود آنها مضمربوده و به این ترتیب اغوا گرانه در جهت دست یابی بیشتر به منافع امپریالیستی شان و تدارک در جهت نیرومندی آنها بوده است. برچیدن این سلاحها روی محاسبات خود شان صورت گرفت از یک طرف خواستن خود را از زیر فشار اذهان عامه کشور های اروپایی و خصوصا جنبش های ضد جنگ در اروپایی غربی نجات دهند و از طرف دیگر اذهان جهانیان را از پروگرام « جنگ ستارگان » منحرف سازند همین دست رسی آنها به سیستم های پیشرفت سلاح اتمی با برد دورتر و موثریت تقریبا « وجود این سلاح را در اروپا زاید ساخته بود. تلاش روسیه در امضا قرارداد START بر مبنای قبول تفوق امریکا قرار داشت زیرا مصارف کمر شکن جنگ ۱۳ ساله در افغانستان برای روسیه و بحران اقتصادی آن روسیه را در نقطه ضعیفی قرار داده بود و قدرمندی امریکا در دست یابی به چنین سیستم پیشرفته روسیه را و داشت تا پای اتی قرار داد برود. زیرا آزمایش ابتدائی امریکا در پروگرام جنگ ستارگان موقعیت برتر آن را تثبیت نمود. ابتکار علم از جانب امریکا در دفاع استراتژییک اختصاص ۶۹ بلیون دالر در ربع آخر سال مالی ۱۹۸۸ (بحیث بودیجه مرحله اول) به این پروژه برای تحقیقات که در آن سیستم های استفاده از اشعه لانیزر، اشعه ذروی و سفینه های مجهز با کمپیوتر های عظیم در انداختن موشک های دشمن در هوا بود.

منظور روسیه نیز در پیشنهادش برای محدود کردن سلاح های دوربرد اتمی در فضا بوده است. هر زمان که عدم موازنه و تعادل استراتژییک از جانب یک دیگر احساس نموده اند - حریف را تحت فشار سیاسی و تحدید تولدی سلاح های اتمی قرار داده اند. تبلیغات آنها هرگز در رفع خطر سلاح های اتمی از جهان و حفظ جان و نجات بشریت از این سلاح های مهلک و تباہ کن نبوده نیست و این عمل را ابر قدرت ها برای کاهش خطر جنگ انجام نه داده و نمی دهند.

موضوع دیگری که عدم نیت خیرخواهانه قدرت های امپریالیستی خاصا روسیه و امریکا را باثبات می رساند مسئله فروش اسلحه به کشورهای عقب نگهداشته شده است. طبق راپور ملل متحد بین سال های ۱۹۸۵ - ۱۹۸۹ پنج عضو دائمی شورای امنیت تقریبا ۷۸

فیصد سلاح آنها را این کشور ها خریداری کرده اند از جمله روسیه ۶۶ بلیون دلار، امریکا ۵۳ بلیون دلار، و به ترتیب فرانسه ۱۶ بلیون دلار، برطانیه ۸ بلیون دلار، و چین ۷ بلیون دلار اسلحه فروخته اند.

روسیه و امریکا همواره در لفظ صحبت از خلع سلاح و تخفیف تشنج نموده اند اما در عمل از تولید و صدور سلاح های مرگ بار دست نه کشیده اند. روسیه در طی سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۸۸ به شرق نزدیک، جنوب آسیا افریقا امریکا لاتین، آسیا شرقی و پاسفیک قرار ذیل سلاح تحویل داده است:

شماره	نوع اسلحه	تعداد
۱	تانگ توپدار اوتومات	۷۹۲۵ دستگاه
۲	زره پوش سبک	// ۱۴۱۰۰
۳	توپ خانه	// ۲۰۵۷۰
۴	چنگنده بزرگ سرفس	// ۵۰
۵	تحت البحری	// ۱۷
۶	چنگنده کوچک سرفس	// ۱۹۴
۷	قایق های مهاجم میزایل دار	// ۳۷
	طیارات ماورای صوت	// ۲۶۲۶
۸	طیارات ماتحت صوت	// ۲۱۰
۹	هلیکوپتر	// ۱۷۰۵
۱۰	دیگر طیارات جنگی	// ۶۹۰
۱۰	میزایل های زمین به هوا	// ۳۲۲۱۰

همچنان طوریکه از احصائیه تولیدات نظامی روسیه بین سال های ۱۹۶۷ - ۱۹۸۸ بر می آید تولیدات سلاحهای استراتژیک تقریباً به همان پیمانته قبل از به قدرت رسیدن گورباچوف است. مثلاً در تولید موشک های قاره پیما، میزایل های بالستیک برد کوتاه، موشک های زمین به هوا (SAM) و سیستم های (S.L.C.M) برد دور و برد کوتاه.

همچنان در تولیدات سلاح های متعارفی هم تغییر چندانی از کاهش نسبت به سالهای قبل دیده نمی شود و این خود مشت آنها را باز می نماید که هم صلح خواهی آنها تبلیغات میان تھی و پرطرفاتی بیش نیست و قدرت های امپریالیستی هرگز برای صلح نمی اندیشند.

همچنان قدرت های امپریالیستی خاصاً دو بر قدرت انبارهای از سلاحهای اتمی و غیر اتمی را در اختیار دارند و سالانه به قیمت بلیون ها دلار اسلحه به کشور های عقب نگذاشته شده یا « جهان سوم » صادر می نمایند تا رژیم های دست نشانده و وابسته در سرکوب خلق های کشور های مذکور از دست برتری برخوردار باشند و در حدود نیمی از بودیجه سالانه این کشور ها صرف خرید اسلحه، سازوبرگ نظامی و مصارف نظامی می شود.

علاوه بر این قدرتهای روسیه و امریکا پکت ناتو و کشورهای سابق عضو وارسا انبارهای از سلاح های اتمی و غیر اتمی در اختیار دارند از این رو صلح جهانی در موجودیت امپریالیسم میسر شده نمی تواند و فقط در سرنگونی امپریالیسم و طبقات حاکمه ارتجاعی است که می تواند صلح سراسری در جهان تامین شود. دست یابی هندوستان، اسرائیل و کشور های افریقای جنوبی به سلاح های اتمی و تلاش عده دیگر از کشورها برای دستیابی به سلاح اتمی نمونه دیگری از تهدید صلح جهانی در کنار ذراد خانه های فوق است.

قدرت های امپریالیستی خاصاً امریکا و روس در باره تامین صلح جهانی و محدود کردن ویا از بین بردن خطر سلاح های اتمی همیشه تبلیغات پروپاگنده نموده اند ولی آنچه در عمل انجام میدهند چیزی است که ماهیت آنها ایجاب می نماید. آیا حمله ماه جنوری سال ۱۹۹۱ امپریالیسم امریکا و متحدین آن به عراق نیت صلح خواهانه امپریالیسم امریکا را به پوچ میدل نه نمود !!! امریکا و متحدین آن در ظرف شش هفته در حدود ۲۰۰۰ هوا تن بمب را بر مردم عراق فرو ریختند که علاوه بر تخریب و ویرانی، وحشیانه و فجیعانه ۲۵۰ هزار از خلق عراق را کشتار نمودن این هم نمونه دیگری از صلح خواهی ها و جنگزدانی های امپریالیسم.

رهبران کاخ سفید امریکا و سایر اربابان امپریالیست جهان و مرتجعین فروپاشی نظم کهنه رویونیسم و سوسیال امپریالیسم روس را از طرف فروپاشی و نابودی کمونیزم تبلیغ می نمایند و از جانب دیگر این را به مثابه عامل بازدارنده تشنججات بیل المللی و کم کردن خطر جنگ جهانی تنوریزه می نمایند، در حالیکه کودتا نه سفسطه می نماید. هنوز فدراسیون روسیه به حیث کشور قدرت مند امپریالیستی پا برجاست و جمهوریت های سابق می خواهند خود را در چوکات این نظم نوین امپریالیستی سازماندهی نمایند این روند در جهت رشد سرمایه داری وابسته امپریالیستی در این جمهوریت ها به پیش می رود و دامنه ستم و استثمار را بر خلق های روسیه و ملل مختلف آن جمهوریت ها وسیع ترمی سازد اگر کاخ سفید امریکا دروغ نمی گوید چرا آقای جورج بوش در سفر ۴ جنوری سال ۱۹۹۲ خود به سنگاپور گفت: امریکا می خواهد حضور نیرومند نظامی در آسیا باقی بماند از جمله موجودیت ناوگان هفتم امریکا در مالیزیا و تایلند می باشد. امریکا می خواهد در این سال یکی از پایگاه های نظامی خود را از فلپین به سنگاپور منتقل سازد و این به مثابه اساس بزرگترین ناوگان امریکا در ماورای ابحار است.

از استراتژی جدید امریکا معلوم می شود که می خواهد اساس یکی شبکه لوژستیکی در اطراف پاسفیک ایجاد نماید و این برای تاسیس یک مرکز بزرگ نظامی در منطقه است و آقای جورج بوش این حرکت را از کاروانی نظم نوین جهانی خود می داند. از این حرکت معلوم است که نظم نوین جهانی آقای بوش جز این نیست که می خواهد یوغ ستم و استثمار امپریالیستی را (فعلا در راس آن هژمونیزم امپریالیسم امریکا) به خلق های کشور های عقب نگهداشته شده بزور اسلحه، تهدید و ارعاب و تجاوز تحمیل نماید. و این دوکتری آقای بوش بعد از سرکوب خلق عراق به جهان عرضه گردید که گام اولی را ابر قدرت امپریالیستی امریکا در خلیج فارس در ایجاد پایگاه نظامی (حضور نیروهای نظامی و انبار کردن اسلحه در این منطقه) برداشت. به همین منوال امپریالیسم امریکا تلاش می نماید تا به گسترش نفوذ خود در هند جای پای مستحکم در بخرند پیدا نماید بر علاوه نفوذ در کشورهای دیگر این حوزه.

در شرایط موجوده جهانی امپریالیسم روس در گیر بحران شدید سیاسی و اقتصادی است و در موقعیت ضعیفی قرار دارد و این زمینه خوبی برای ابر قدرت امریکا است تا در راه سلطه جوی به منابع جهان به سرزمین های بیشتری گام بگذارد.

خلاصه به هیچ صورت خطر جنگ جهانی را نمی توان منتفی دانست زیرا رقابت و تضاد بین دول امپریالیستی به حیث یک اصل اساسی وجود دارد و هم اکنون دول امپریالیستی جهان دچار بحران اند و نیز این ساده انگارانه خواهد بود اگر تصور شود که تجزیه امپراطوری سوسیال امپریالیسم شوروی به کشورهای چند و موجودیت بحران جاری اقتصادی سیاسی در این جمهوریت ها (به ویژه امپریالیسم فدراسیون روسیه) خطر جنگ جهانی را از بین برده است و تخریب دیوار برلن می تواند در راه صلح واقعی در جهان کمکی نماید و یا این که نظم نوین جهانی آقای بوش خدمتی در راه صلح جهانی انجام خواهد داد. اینها هیچ گونه معیاری نمی تواند برای تامین صلح جهانی باشد.

فقط خلق ها اند که واقعا خواهان صلح واقعی در جهان اند. جنبش های توده ای و پرولتری تحت رهبری سازمان ها و احزاب کمونیست حقیقی جهان این وظیفه بزرگ را بدوش دارند تا پرولتاریا و خلق های را از نیرنگ های صلح خواهانه امپریالیست ها آگاه سازند تا فریب تبلیغات آنها را نخورند و این معمول از طریق تبلیغ و ترویج اندیشه های پرولتری و دمکراتیک در بین پرولتاریا و خلق های کشورهای خودی و سراسر جهان میسر است تا ماهیت ارتجاعی ستمگرانه و استثمار گرانه امپریالیسم و طبقات ارتجاعی را افشا نمایند و از طریق مبارزه بی امان پرولتاریا و خلق های سراسر جهان امکان سرنگونی امپریالیسم و ارتجاع می تواند میسر گردیده و صلح واقعی در جهان برقرار شود، در موقعیت فعلی مهم تر و مبرمتر از همه دوشا دوش مبارزه ملی و طبقاتی علیه امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی و بین المللی باید مبارزه جدی ایدئولوژیک سیاسی علیه انواع رویزونیسم (خروسچفی سه جهان ی خوجه ای) و اپورتینسم و کمونیست های گاذب تشدید گردد و افشای کمونیست های کاذب بدون شک عاملین بورژوازی اند و در جنبش کمونیستی کشور ما جا گرفته اند از همین ویژه برخوردار است.

گروها و سازمان های پرولتری واقعی باید از وجود همچون افراد و عناصر پاک گردد. زیرا تجارب جنبش کمونیستی جهانی این واقعیت را به اثبات رسانده است که خطر این بورژوامابان اپورتونیست با ماسک کمونیسم، انقلابی نمایی و مردم خواهی در درون گروها و سازمان ها کمتر از خطر ارتجاع و امپریالیسم در سطح جامعه نیست و حتی در مواردی بیشتر است و بزرگترین دیکتاتوری های پرولتاریا در جهان (کشورهای و جمهوری خلق چین) و در بسا از کشورهای دیگر از درون به وسیله همین کمونیست های نقاب دار و کاذب که سالها در بین احزاب لانه کرده و مخفی بودند، سرنگون گردید. از این رو بدون تداوم مبارزه ایدئولوژیک سیاسی در درون سازمانها و تصفیه و طرد همچون عوامل و عناصر ایجاد حزب کمونیست واقعی ناممکن است و کوچک ترین اهمال، مسامحه و گذشت درباره این عناصر بزرگترین صدمات به جنبش کمونیستی کشور ما وارد خواهد آمد.

به تائید و قبول بزرگترین دستاورد علمی و دیالکتیکی رفیق مانوتسه دون و به کار بست آن یعنی تئوری « ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریان و یا این که میگوید: بورژوازی را درون حزب و در مقامات بالایی حزب باید جستجو نمود. این اصل علمی و دیالکتیکی را باید در پیروسه ساختمان و تکامل سازمان ها و احزاب کمونیست به کار بندیم و نه باید با صرف قبول سطحی مسئله انتقاد و انتقاد از خود قناعت کنیم، زیرا به قول رفیق چیان چین با وجود انتقاد از خود عده از رهبران حزب کمونیست چین که در جریان انقلاب فرهنگی از حزب طرد شده بودند با امضا یک ورق کاغذ (انتقاد از خود) توانستند ماهرانه دوباره به مقام های بلند حزبی و دولتی برگردند و حزب و دولت چین را در فرصت مناسب از درون ضربه زد و واژگون سازند.

این تجربه را باید جدی گرفت و در به کار گیری معیاری ای کمونیستی در تطهیر سازمانها و احزاب است که می توان سازمان و یا حزب واقعا نیرو مند پرولتری ایجاد نمود و در راه پیروزی انقلاب پرولتری به پیش رفت زیرا بدون حزب انقلابی واقعی مسلح به م- ل- م و یا به عباره دیگر بدون از مبارزین واقعا کمونیست انقلابی نمی تواند انقلاب به پیروزی برسد و در صورت عدم توجه جدی به این مهم، دستاورد چندین دهه مبارزاتی و قربانی های روشنفکرانه انقلابی و خلق ما به هدر خواهد رفت.

امروز جنبش کمونیستی جهانی تجارب غنی و گران بهایی را در اختیار دارد و انواع این حرکات اپورتونیستی را تجربه کرده است و هم چگونگی شیوهای نفوذ ورسوخ عناصر بورژوازی و ضد پرولتری در جنبش کمونیستی می تواند ردیابی گردد و باید ظرافت حرکات و خرام این عناصر را زیرکانه و هوشیارانه تعقیب و درک نمائیم و اجازه نه دهیم تا خود را در سازمان ها و احزاب تثبیت نماید و فقط در تسلط به دانش علمی و انقلابی و تجربه کافی مبارزه طبقاتی این مامول میسر است.

باتوجه به اصل فوق مجدانه پای این افراد تعقیب کردند در غیر آن بزرگترین دست آورد پرولتاریا و خلق های درصحنه مبارزه طبقاتی و ملی به دست این عناصر به قهقرا کشانده شده و هر انقلابی هم به شکست مواجه خواهد شد و این است رمز پیروزی مبارزه کمونیستی و انقلابی.

برخلاف ادعاهای پوچ و واهی ارتجاع و امپریالیسم جهانی که تحولات روسیه و ارپائی شرقی را به حساب فروپاشی کمونیسم و عدم کارآی ماتریالیزم دیالکتک میگذرانند، امروز جنبش کمونیستی واقعی در بسا نقاط جهان وجود دارد و تا اندازه هم توانسته خط و مسیر انقلابی خود را در جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی و ملی و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، سوسیالیستی و کمونیزم به پیش برند. احزاب و سازمان های هم هستند که از سازماندهی عالی و پایه توده ای برخوردار بوده و پایگاه سرخ ایجاد نموده اند، از جمله حزب کمونیست پیرو که با ایجاد پایگاه انقلابی در کوه های « آند » و ادامه جنگ توده ای طولانی توانسته است پشت امپریالیسم جهانی خاصا در نزدیکی آن ابر قدرت امپریالیستی امریکا را در منطقه بره لرزه درآورده و چندین سال است که امریکا به کمک رژیم حاکم پیرو علیه این انقلاب توطئه چینی دارد و حتی قوه نظامی در آن جا پیاده نمود است ولی موقعیت تثبیت شده توده ای و انقلابی حزب کمونیست پیرو (راه درخشان) که هر روز در حال گسترش است (باید تانید خود امپریالیسم امریکا تقریبا در حدود ۲/۲ خاک پیرو تحت نفوذ کمونیست ها است) و این خود امید امپریالیسم و ارتجاع از شکست کمونیسم « به یاس میدل نموده و آنها را افشا می نماید. امروز همه کمونیست های حقیقی و مومن در سراسر جهان پیروزی های حزب کمونیست پیرو را نقطه امید برای پرولتاریا و خلق های سراسر جهان میدانند و به آن مباحثات می نمایند.

امپریالیزم و ارتجاع کورخوانده اند که دیگر کمونیزم فروریخته است. این یک اصل علمی و دیالکتیکی است تا ستم و استثمار وجود دارد مبارزه طبقاتی بین طبقات متخاصم ادامه دارد و ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی فنا ناپذیر است و یگانه علم مبارزه طبقاتی است و این مبارزه بدون وقفه ادامه خواهد داشت، امپریالیسم و ارتجاع نمی توانند آن را به تبلیغات و استعمال قوه از بین ببرد، بلکه بدون شک امپریالیسم و ارتجاع بدست پرولتاریا و توده های انقلابی به گور سپرده خواهد شد و این برای کمونیست ها مومن صادق و انقلابی یک حقیقت مسلم است و تنها عناصر متزلزل و بی ایمان اند که فریب پروپاگنده های امپریالیزم و ارتجاع را میخورند، یا در برابر انقلاب شکوه می نمایند یا تسلیم ارتجاع می شوند و به انقلاب پشت میکنند.

هر کمونیست واقعی و معتقد به ماتریالیزم دیالکتیک و تاریخی با درک علمی از تکامل تاریخ و پیچ و خم های آن هرگز مشوش نه شده و در راه مبارزه برای سرنگونی ارتجاع و امپریالیسم جهانی و پیروزی کمونیزم در سراسر جهان به پیش گام بر میدارد.

مرگ بر امپریالیزم روسیه.

مرگ بر نیو تزاریزم.

مرگ بر امپریالیسم جهانی و ارتجاع.

مرده باد رویونیزم خروسجفی، سه جهانی و خوچه ای و اپورتونیزم.

زنده باد مارکسیسم، لنینسم و اندیشه مانوتسه دون.

۱۳۷۰/۱۱/۱۸ مطابق به ۷ فیروزی ۱۹۹۲

با ایمان رزمنده براه مان پیروز می شویم.

سازمان پیکار برای نجات افغانستان

نوشته از : (پولاد)